

آغازین مراحل اصلی تکوین فرهنگ و ادب فارسی در هندوستان

مظفر عالم^۱

استاد تمدن و زبان‌های آسیای جنوبی، دانشگاه شیکاگو

زبان فارسی قرن‌ها جزء ذاتی فرهنگ آسیای جنوبی بوده و ناحیه شمال هندوستان نیز در طول حیاتش از جوانب مختلف از فرهنگ و زبان فارسی تأثیر بسیار پذیرفته است. این تأثیرات در درک فرهنگ ادبی و سیاسی هند، به‌ویژه حیطه شمالی آن، اهمیت بسزایی دارند. یکی از مباحث مطرح در این زمینه سبک هندی یا استعمال هندی در زبان فارسی است که در سنت رایج، صرفاً به مقایسه ویژگی‌های سبکی این گونه بسنده شده است. در این رویکرد، به عوامل اجتماعی و سیاسی خارج از محدوده مشخص روایت ادبی توجهی

این جستار ترجمه کاوه بلوری است از مقاله منتشرشده
که پس از تغییرات تاریخی و فنی فیروزه پاپن-متین و
ویرایش وحید طلوعی به چاپ می‌رسد.
"The Beginnings and the First Major Phases of
Persian Literary Culture in Hindustan"

Muzaffar Alam, "The Beginnings and the First Major Phases of Persian Literary Culture in Hindustan," *Iran Namag*, Volume 1, Number 3 (Fall 2016), .

مظفر عالم (دانش‌آموخته دکتری تاریخ دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی نو، ۱۹۷۷) مورخ جنوب آسیا و استاد دانشکده زبان‌ها و تمدن‌های جنوب آسیا در دانشگاه شیکاگو است. پیش از این در مرکز مطالعات تاریخی دانشگاه جواهر لعل نهرو تدریس کرده و استاد مدعو دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی بوده است. حوزه پژوهشی او شامل ادیان و فرهنگ ادبی شمال هندوستان در دوره پیشاستعماری، تاریخ سفرنامه‌های هند فارسی و تاریخ تطبیقی جهان اسلام از منظر هند است. برخی از آثار او عبارت‌اند از زبان اسلام سیاسی در هند، سفرنامه‌های هند فارسی در عصر اکتشاف: ۱۴۰۰-۱۸۰۰ و بحران امپراتوری بین گورکانیان شمال هند: عواد و پنجاب ۱۷۰۷-۱۷۴۸.

Muzaffar Alam <alam@uchicago.edu>

نشده است.^۲ بحث حاضر با در نظر گرفتن زبان فارسی هند در چارچوب تاریخ فرهنگی مؤثر بر پدید آمدن سبک هندی به این پیشینه می‌پردازد و استدلال می‌کند که سبک هندی دارای پیشینه‌ای طولانی‌تر از آنچه است که غالباً تصور می‌شود، یعنی سبک هندی به شیوه بیان رایج در دوران فرمانروایی گورکانیان محدود نمی‌شود و ریشه این سبک را باید در اوایل دوران شکوفایی قرون وسطایی، در لاهور دوره غزنویان و در اشعار مسعود سعد سلمان جستجو کرد. این سبک در قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم میلادی و در زمان امیر خسرو دهلوی به مرحله اول اوج خود رسید و همچنان مسیر تکامل خود را از طریق تصوف قرون وسطایی ادامه داد تا زمانی که احتمالاً در هرات تغییر مسیر داده و نهایتاً در عهد گورکانیان در مسیری دیگر به کار گرفته شد. این تحولات را فقط با در نظر گرفتن بافت سیاسی و اجتماعی آسیای جنوبی و ایران اسلامی بعد از گورکانیان می‌توان درک کرد. بنابراین، در این مقاله به آن دوره اولیه‌ای می‌پردازیم که در شکل‌گیری گونه‌ای ادبی نقش داشت که در عهد گورکانیان به استعمال هند معروف شد. علاوه بر این، این امر

وان پاپتا هوپ (دُرُدرخت، هلند: انتشارات دی. ریدل، ۱۹۶۸) که فقط در خصوص تعداد انگشت‌شماری از شاعران و از جمله بیدل سخن می‌گوید. به زبان اردو نیز توصیف بسیار جامعی در سه جلد در نسخه‌های س. ف. محمود در دسترس است که به شرح زیرند: س. ف. محمود، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد ۳، فارسی ادب ۱: ۱۰۰۰-۱۵۲۶، تصحیح م. باقر و وحید میرزا؛ جلد ۴، فارسی ادب ۲، تصحیح مقبول بدخشانی؛ جلد ۵، فارسی ادب ۳، تصحیح س. ف. محمود، س. و. ه. عابدی و ع. غنی (لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱، ۱۹۷۱ الف و ۱۹۷۲). بهترین آثاری که به زبان اردو نوشته شده‌اند آثار حافظ محمود شیرانی و اس. ام. عبدالله هستند که به مضامینی منتخب می‌پردازند. بنگرید به س. م. عبدالله، تاریخ داودی، تصحیح شیخ عبدالرشید (علی‌گره: دانشکده تاریخ دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۵۴)؛ س. م. عبدالله، ادبیات فارسی در میان هندوان (لاهور: مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۷)؛ س. م. عبدالله، مباحث (دهلی: کتابخانه نظیری، ۱۹۶۸)؛ مجموعه مقالات زبان و ادب فارسی ایران و ادب: مجموعه مقالات (لاهور: مجلس ترقی ادب، ۱۹۷۷). متخصصان در حوزه ادبیات و زبان فارسی جدید همچنان از معیارهایی استفاده می‌کنند که دانشمندان ایرانی متأخر تجویز کرده‌اند. بنگرید به س. امیر حسن عبیدی، ادب فارسی هندوستانی | هندوستانی فارسی ادب، تصحیح س. ه. قاسمی (دهلی: جامعه، هندی-ایرانی، ۱۹۸۴).

از معتبرترین منابع انگلیسی که به دوره حضور زبان فارسی در هند پرداخته‌اند می‌توان به منابع زیر اشاره کرد: عبدالغنی، شعر فارسی دوره پیش از مغول در هندوستان (*Pre-Mughal Persian Poetry in Hindustan*) (الله‌آباد: انتشارات دانشکده حقوق دانشگاه الله‌آباد، ۱۹۴۱)؛ عبدالغنی، "تنقیدی شعور کا ارتقاء (ارتقاء ذهن نقاد)،" در نسخه م. باقر و وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد ۳، فارسی ادب ۱: ۱۰۰۰-۱۵۲۶ (لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱)، ۲۴۲-۲۵۷؛ عبدالغنی، "تنقیدی شعور کا ارتقاء (ارتقاء ذهن نقاد)،" در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد چهارم، ادب فارسی ۲، تصحیح مقبول بدخشانی (لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱)، ۴۵۵-۴۷۱. از دیگر منابع سودمند اثری از آنا ماری شیمل است: آنا ماری شیمل، ادبیات اسلامی هند (*Islamic Literatures of India*), جلد ۲، قسمت ۱: تاریخ ادبیات هند (*A History of Indian Literature*), تصحیح ژان گوندا (ویسبادن: انتشارات اوتو هاراسوویتس، ۱۹۷۳)؛ هادی حسن، شعر گورکانی: ارزش فرهنگی و تاریخی آن (*Mughal Poetry: Its Cultural and Historical Value*) (مدرس: انجمن ادبی اسلامی)، (1952) که از گزیده‌ای که از جلد چهارم تاریخ ادبی ایران (*A Literary History of Persia*) اثر ادوارد براون (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۵۱-۱۹۵۳) تأثیر پذیرفته است؛ ژان ریپکا، تاریخ ادبیات ایران (*History of Iranian Literature*), ترجمه انگلیسی از

مستلزم ارزیابی مجدد فرهنگ ادبی ایران اسلامی بعد از گورکانیان از طریق تفسیر مجدد مباحث رایج در این باره است، زیرا تفسیرهایی که دانشمندان فارسی‌گوی ایرانی به دست می‌دهند غالباً بسنده نیست. همچنین، باید فرهنگ سیاسی هند عهد گورکانیان و ایران دوره صفویه با هم مقایسه شوند تا هم بتوان تحولات ادبی را درک کرد و هم به این موضوع پی برد که مباحثه‌کنندگان هم‌عصر چگونه مسئله رقابت را عنوان می‌کرده و درکشان از رقابت چه بوده است.

آسیای جنوبی به مدت ۲ هزار سال با سنت‌های برخاسته از فارسی باستان و میانه تعامل داشت. با این همه، آشنایی این منطقه با فرهنگ فارسی جدید به ربع سوم قرن نهم برمی‌گردد، زمانی که یعقوب‌بن ابی‌لیث صفاری سند را به قلمرو صفاریان افزود. زبان فارسی در آن زمان در جهان اسلامی شرق در مقام زبانی برای بیان ادبی همچنان به رشد خود ادامه می‌داد. در اواخر قرن دهم میلادی که حضور اسماعیلیان در مناطق سند و مولتان و پنجاب روزبه‌روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد، حضور زبان فارسی هم در این مناطق بیش از پیش قوت می‌گرفت.^۳

در قرن یازدهم میلادی، که غزنویان در پنجاب قدرت را به دست گرفتند، رابطه زبان فارسی و شبه‌قاره هند صورت رسمی‌تری پیدا کرد. پادشاه بلندآوازه غزنوی، محمود، و وزیر او، خواجه ابوالقاسم احمد میمن‌دی، نواحی پایتخت خود (غزنه) را به یکی از مراکز مهم فرهنگ فارسی تبدیل کردند که جایگزین بخارا، پایتخت سامانیان، شد. در این شرایط بود که فردوسی کبیر شاهنامه را سرود و در همین فضا بود که راه برای پیدایش فرم ادبی قصیده، که شعری است طولانی شبیه چکامه و مرثیه، باز شد.^۴ محمود غزنوی همچنین بانی مقام “ملک‌الشعرا” بود که ابداعی بنیادین به حساب می‌آمد و بعد از

نهایت، بعد از اینکه محمود غزنوی قرامطیان را از مولتان بیرون کرد، خطبه‌های نماز جمعه در منبرهای مساجد این شهر به زبان فارسی خوانده می‌شدند.
 ۳. ای. بوسورت، غزنویان (ادینبرگ: انتشارات دانشگاه ادینبرگ، ۱۹۶۳)، ۱۳۱-۱۳۴؛ بوسورت، “گسترش فرهنگ فارسی در اوایل دوره غزنویان (The Development of Persian Culture under the Early Ghaznavids)”，ایران: مجله مؤسسه بریتانیایی مطالعات فارسی (Institute of Persian Studies)، شماره ۶ (۱۹۶۸)، ۳۷؛ محمد ناظم، زندگی و دوران سلطان محمود غزنوی (The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazna) (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۳۱)، ۱۵۷-۱۵۹.

۴. عبدالغنی، شعر فارسی دوره پیش از مغول در هندوستان، ۷۴-۷۵؛ عبدالمجید سالک، مسلم ثقافت هندوستان مین (لاهور: اداره فرهنگ اسلامی، ۱۹۵۷)، ۵۲۳. در خصوص این موضوع به چند نکته حائز اهمیت می‌توان اشاره کرد: اول اینکه سند و مولتان به این علت که به مرزهای ایران نزدیک بودند رابطه‌ای همیشگی با ایران داشتند. نکته دوم اینکه مردم سند در نخستین سال‌های گسترش اسلام به همراه ایرانیان علیه عرب‌ها مبارزه می‌کردند. سوم اینکه در زمان لشکرکشی سلطان عمید محمدبن قاسم به سند و اشغال آن، تعدادی شیرازی جزء افراد سپاه او بودند. چهارم اینکه المعتمد، خلیفه عباسی، سند و مولتان را به قلمرو صفاریان افزود و زبان فارسی در دوره حکومت یعقوب‌بن لیث تقریباً زبان رسمی قلمرو او بود و در

محمود، در دورهٔ تیموریان، به هرات راه یافت و جزو سنت‌های درباری ایشان شد و در نهایت، در هند عهد گورکانیان به اوج خود رسید. در فلات ایران مدت‌ها، بعد یعنی در قرن نوزدهم میلادی، بود که قاجارها متوجه چنین نوآوری شده و آن را به کار گرفتند. مقام ملک‌الشعرایی اهمیت بسزایی در ایجاد روشی سلطنتی و درباری در حمایت از ادبیات داشت.

دامنهٔ فرهنگ جدید ادب فارسی نهایتاً از غزنه به سمت شرق پیش رفت و سرانجام به طرف لاهور، مرکز ماجراجویی‌های غزنویان که گاهی آن را "غزنهٔ کوچک" می‌نامیدند، گسترش پیدا کرد. ظاهراً حضور اولین مسلمانانی که وارد این شهر شدند با سلطهٔ جنگجویان غارتگر (غازی‌ها) همراه بود، اما چنان که می‌گویند، با گذشت زمان تعداد زیادی از اقوام فارسی‌گو در اطراف لاهور ساکن شدند. این شهر که به یکی از مراکز سیاسی مهم در قلمرو شرقی غزنویان تبدیل شده بود، رفته‌رفته دانشمندان و چهره‌هایی ادبی از ایران، خراسان و ماوراءالنهر را به خود جذب کرد.^۵ بدین نحو، پنجاب شاهد حضور آغازین و شکوفایی سنت عالی ادب فارسی بود. بر اساس نوشته‌های فارسی آن دوران، "اطراف بلاد هند،" که نام دیگر پنجاب است، تا زمان حکومت اولین فرمانروای غوریان، یعنی علاءالدین جهانسوز (ح. ۱۱۴۹-۱۱۶۱م)، جزء مناطقی بوده که در آنها شعر فارسی رواج داشته است و آن را ارج می‌نهادند.^۶ در میان شاعران این منطقه یا مناطق اطراف آن می‌توان به شاعران درباری قرن یازدهم از جمله ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان (۱۰۴۶-۱۱۲۱م) اشاره کرد که منتقدان ادب فارسی آنها را تحسین می‌کنند و شاعرانی مبتکر و استادان سبکی جدید به حساب می‌آورند.

بعدها، پس از اینکه ترک‌ها شمال هند را به تصرف خود درآوردند، زبان فارسی همچنان به شکوفایی خود در جهت شرق ادامه داد و به دهلی و مناطق فراتر از آن رسید. فارسی‌زبانان که در بینشان سربازان و ماجراجویانی از مناطق قراختای و قبیچاق هم بودند، در وهلهٔ اول در قرن سیزدهم با تحولات سیاسی جدید در این منطقه همگام شدند. سلاطین دهلی بین سال‌های ۱۲۰۶ تا ۱۲۹۰م حمایت سخاوتمندانهٔ خود را نثار کاتبان، نویسندگان و شاعران فارسی کردند. ناصرالدین قباچه (۱۲۰۵-۱۲۲۸م) نیز در طول حکومت کوتاه‌مدتش در شهر آنچه پذیرای جمعی از بهترین شاعران و نویسندگان

^۵سیدالدین محمد عوفی، لباب الالباب، تصحیح محمد قزوینی، ادوارد جی. براون و محمد عباسی (تهران: کتابفروشی فخر رضا، ۱۳۶۱)، ۸۹.

^۶سیدمحمد لطیف، تاریخ، بقایای معماری و آثار باستانی لاهور (*Lahore: Its History, Architectural Remains and Antiquities*) (لاهور: انتشارات نیو امپریال، ۱۸۹۲)، ۳۵۳.

فارسی بود. این نکته حائز اهمیت است که کتاب لباب الالباب (جوهر حکمت)، اولین تذکره مهم شعرا و گزیده‌ای انتقادی از شعر فارسی نوشته سدیدالدین محمد عوفی (م. ۱۲۵۲م) در دربار قباچه گردآوری شد.^۷

هم‌زمان با حمله چنگیزخان به بخش فارسی دنیای اسلام، سیر محدود مهاجرت کاتبان، دانشمندان و پارسایان به شمال هند به جریانی نسبتاً عظیم تبدیل شد و سیلی از مهاجرت نخبگان به آن منطقه به راه افتاد. در بین این مهاجران، تعدادی از اعضای خاندان‌های سلطنتی سرشناس و تعداد زیادی از علما و صوفیان نیز به چشم می‌آمد. بنابراین، آداب و رسوم ایرانی‌سازی‌شده این گروه‌ها در بطن منطقه شمال هند ریشه دوانید و البته فعالیت‌های پارسایان نیز در این خصوص نقش مهمی داشت. سلاطین دهلی درآمد حاصل از قطعه‌زمین‌هایی را که غالباً در مناطق روستایی واقع بودند به اشکال مختلفی چون املاک، اوقاف، ادرارات، وظائف و ... به این دانشمندان و پارسایان واگذار و از این راه به آنها کمک می‌کردند. بنابراین، این گروه مهاجران که از حکومت مرکزی مستمری می‌گرفتند، کم‌کم به شهرهای کوچک و مراکز روستایی راه پیدا کردند. قسمت‌های مختلف این شهرها با نام شهرهای فارسی و نام اقوام ساکن در جهان فارس نام‌گذاری می‌شدند—مانند اتابکی، خوارزمشاهی، سمرقندی، خطایی—و مراکز روستایی نیز از نو نام‌گذاری می‌شدند و وقتی مرکزی تازه تأسیس می‌شد، با واژه‌های فارسی برای آن نامی انتخاب می‌شد. امواج بعدی مهاجرت با آشوب‌های سیاسی و اجتماعی در آسیای مرکزی و جنوبی همراه بود. بنابراین، در پی سلطه‌گری تیمور در اواخر قرن چهاردهم، گروه‌های بیشتری در منطقه شمال هند پناه گرفتند و این در حالی بود که در قرن پانزدهم، سلاطین افغان تبار دهلی و جون‌پور افراد قبیله‌هایشان را تشویق می‌کردند در مناطقی از دشت گنگا تا بنگال و بهار ساکن شوند.^۸ به این ترتیب، شمال هند درست مثل ماوراءالنهر، غزنه یا غور تبدیل به بخشی از دنیای فارسی اسلام شد. دهلی و لاهور نیز توانستند همچون بخارا، ترمیز، نیشابور، اسفراین، سبزوار و هرات

and Politics in India during the Thirteenth Century (علی‌گره: دانشکده تاریخ، دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۶۱)، ۷۵-۷۸؛ الف. رشید، جامعه و فرهنگ در هند عهد قرون وسطا (*Society and Culture in Medieval India*) (کلکته: فرما ک. ل. موکوپادیپهای، ۱۹۶۹)، ۲-۱۴؛ سنیل کمار، "آغاز سلطنت دهلی (The Emergence of the Delhi Sultanate)" (رساله دکتری دانشگاه دوک، ۱۹۹۲)، ۲۳۴-۲۷۶.

^۷ ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بالارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند (*Some Important Persian Prose Writings of the Thirteenth Century A.D. in India*) (علی‌گره: دانشکده زبان فارسی، دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۷۰)، ۹۶-۹۷.

^۸ ک. الف. نظامی، برخی از جنبه‌های مذهب و سیاست در هند طی قرن سیزدهم (*Some Aspects of Religion*)

در این چشم‌انداز فرهنگی برای خود جایگاه و اعتباری به دست آورند. در قرن سیزدهم، تلفیقی فرهنگی رخ داد که نتیجه آن هویت یکدست فارسی-اسلامی بود که آن را با اصطلاح "عجم"، در مقابل فرهنگ عرب، می‌شناسند. بنابراین، ظاهراً ساکنان فارسی‌زبان دهلی و لاهور خود را جزوی از این جهان عجم به حساب می‌آوردند و چنانچه گزیده انتقادی عوفی که آن را طبقات شعرای عجم نامیده است ملاحظه کنیم، به وضوح به این نکته پی می‌بریم و بی‌شک تناقض ضمنی آن را با شعرای منطقه فرهنگی عرب درمی‌یابیم.^۹ واژه عجم، که عرب‌ها حتی پیش از قرن‌های اولیه ظهور اسلام هم از آن استفاده می‌کردند، واژه‌ای بود برای حقیر شمردن کسانی که زبان و ادبیاتشان نسبت به عرب‌ها در مرتبه پایین‌تری قرار داشت. با این حساب، نه تنها غیرایرانی‌هایی که در فلات ایران زندگی می‌کردند، بلکه همه آنها که ساکن دنیای بزرگ‌تر فارس بودند روی این واژه انگشت می‌گذاشتند و از آن برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کردند. با این همه، دنیای هند فارسی قرن سیزدهم از این اصطلاح به معنای تلفیق این دو فرهنگ و تمایز آن با فرهنگ عرب استفاده کرد.

قبل از اینکه به تفصیل به تحولات شبه‌قاره هند بپردازیم، باید یادآوری کنیم که چنانچه بخواهیم از چارچوب تغییرات کلی به مسئله بنگریم، در بین آثاری که در آسیای جنوبی به رشته تحریر درآمدند مطالب جدیدی به چشم نمی‌آید. به طور کلی، اهمیت این تغییرات از نظر سبکی خیلی بیشتر است تا از نظر گونه و حتی در چارچوب سبک نیز این تحولات نامنظم‌اند. فرم شعر روایی مثنوی که با امیر خسرو به سرعت به مرحله شکوفایی رسیده بود، از آن زمان به بعد رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا نکرد، اما حوزه‌هایی چون فرهنگ‌نویسی و لغت‌شناسی و تعدادی از قالب‌های شعری کوتاه‌تر، مثل غزل، به وجه خاصی در آسیای جنوبی متحول شدند. در ادامه به چنین تحولات بحث‌انگیزی در حوزه شعر می‌پردازیم.

نظم و نثر در زمان حکومت اولین سلاطین شمال هند

ابوعبدالله روزبه‌بن عبدالله النکتی لاهوری (م. ۱۰۹۱ م) را شاید بتوان اولین شاعر فارسی‌گوی زاده هند دانست. عوفی نام او را در بین شاعران عصر غزنوی می‌آورد و ایجاز موجود در آثارش را می‌ستاید.^{۱۰} متأسفانه به استثنای چند خط شعر باقی‌مانده از او، که عوفی ثبت کرده است و بعدها تذکره‌نویسان به آن رجوع کرده‌اند، عملاً هیچ اطلاع دیگری درباره زندگی و آثارش در دسترس نیست. هر چند بررسی کیفیت اشعارش بر اساس چند بیت

^۹ عوفی، لباب الالباب، ۶۱-۶۲.
^{۱۰} عوفی، لباب الالباب، ۵۴۴-۵۴۵.

باقی‌مانده از او کار دشواری است، چون اولین هندی‌تباری بود که به زبان فارسی شعر گفته است، مسلماً جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان دو تن از شاعران بزرگ این دوران بودند. ابوالفرج را به این دلیل رونی می‌نامیدند که اهل روستایی در نزدیکی لاهور به اسم رونه بود که اکنون وجود خارجی ندارد. دوران رشد ابوالفرج در زمان حکومت سلطان ابراهیم غزنوی (۱۰۵۹-۱۰۸۹م) بود. ابوالفرج اکنون هم چون دوران قدیم با لقب استاد ابوالفرج نامیده می‌شود و انوری (م. ۱۱۸۷م)، یکی از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان ایرانی، آشکارا سبک او را تقلید کرده است:

باد معلومش که من خادم به شعر بوالفرج
تا بدیدستم ولوعی داشتستم بس تمام^{۱۱}

انوری، جایی دیگر در ستایش حامی خود از اعتبار شعری ابوالفرج و فرخی، از شاعران دربار محمود غزنوی، استفاده می‌کند و استعاره‌ای می‌سازد:

از متانت خیل اقبالت چو شعر بوالفرج
وز عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی^{۱۲}

قرن‌ها بعد، عرفی شیرازی (م. ۱۵۹۱م) ابوالفرج را هم‌تراز سعدی و خاقانی می‌خواند، حال آنکه فیضی، شاعر دربار گورکانیان و از معاصران عرفی، منشأ ذوق شعری خود را شعر ابوالفرج می‌داند:

ذوقی که توان گرفت از شعر
از شعر ابوالفرج گرفتم^{۱۳}

به گفته یکی از تاریخ‌نویسان و منتقدان معاصر ادبیات ایران، ابوالفرج به نوعی پایه‌گذار سبک باشکوه انوری در قصیده‌سرایی بوده است. او سبکی را که پیش‌تر در دوره سامانیان به وجود آمده و به مرحله کمال رسیده بود و قصیده‌سرایان اوایل دوران غزنوی معمولاً از آن پیروی می‌کردند کنار گذاشت و در عوض سبکی جدید در قصیده‌سرایی خلق کرد.^{۱۴} علاوه بر این، گرچه در اولین مراحل ظهور شعر فارسی در هند فقط تعداد انگشت‌شماری از شاعران در بیش از یک نوع شعری مهارت داشتند، رونی را نه فقط به

^{۱۱} اقبال حسین، اولین پارسی‌سرایان هند (*Early Persian Poets of India*) (پاتنا: دانشگاه پاتنا، ۱۹۳۷)، ۴۹.
^{۱۲} حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۵۳.
^{۱۳} حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۵۰.

علت استادی‌اش در قصیده‌سرایی، بلکه به سبب مهارتش در گونهٔ رباعی نیز می‌ستودند. بعضی از رباعی‌های او با بهترین نمونه‌های این گونه برابری می‌کنند:

تا یک نفس از حیات باقی‌ست مرا
در سر هوس شراب و ساقی‌ست مرا
کاری که من اختیار کردم این بود
باقی همه کار اتفاقی‌ست مرا^{۱۵}

یکی دیگر از شاعران هند فارسی این دوره مسعود سعد سلمان شاگرد افتخارآفرین رونی بود. خانوادهٔ مسعود، که موقعیتی عالی داشتند و تحصیل کرده و ثروتمند بودند، اصالتاً اهل همدان بودند. ظاهراً یکی از نیاکان نزدیک مسعود، به احتمال زیاد پدرش، در خصوص کاری مربوط به دستگاه دولت به لاهور رفته و در آنجا ساکن شده بود و در همان لاهور بود که مسعود بین سال‌های ۱۰۴۶ تا ۱۰۴۸م به دنیا آمد. او در دستگاه دولت به جایگاهی رفیع دست یافت و نقش مهمی در سیاست دوران خود ایفا کرد و در طول زندگی‌اش با فراز و نشیب‌های ناگوار بسیاری دست‌وپنجه نرم کرد.^{۱۶}

مسعود شاعری استاد و پرکار بود و سه دیوان فارسی، عربی و هندی از خود به جا گذاشت.^{۱۷} دیوان‌های عربی و هندی او مفقود شده‌اند، اما دیوان فارسی او چندین بار چاپ شده است. سنایی، فیلسوف و شاعر معروف غزنه، در واپسین روزهای زندگی مسعود مجموعه‌ای از اشعار او تهیه کرد که نشان از احترام والایی دارد که نویسندگان فارسی‌گوی غیرهندی هم‌عصرش برای او قائل بودند.^{۱۸} اوج شکوفایی هنر مسعود در حبسیات اوست که همتایی ندارند. ویژگی بارز آنها رقت‌انگیز و پر احساس بودنشان است و از نظر تذکره‌نویسان و منتقدانی که از درون سنت فارسی برخاسته‌اند، فصاحت کلام و ذوق شعری در آنها موج می‌زند. شاید فقط حبسیات خاقانی با آنها برابری کنند. وجه تمایز شعر مسعود حضور آشکار و غرورآفرین خودی [نفس] در آنهاست. تعداد زیادی از اشعار او حسب‌حال‌گونه‌اند و از شکست‌ها و موفقیت‌های او حکایت می‌کنند.^{۱۹}

ای لاهور و یحک بی من چگونه‌ای؟

^{۱۴} (تهران: گلشایی، ۱۳۶۳)، ۲۱؛ مهدی نوریان، بر کوهسار بی‌فریاد: برگزیدهٔ قصیده‌های مسعود سعد سلمان (تهران: جامی، ۱۳۷۵)، ۳۰-۴۰؛ توفیق سیحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی هند (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷)، ۳۶-۴۹.
^{۱۵} حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۶۴.
^{۱۶} حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۳۴ و ۵۲-۶۰.
^{۱۷} عوفی، لباب‌الالباب، ۷۳۳.
^{۱۸} مسعود سعد سلمان، دیوان، تصحیح ناصر هیری

^{۱۹} (تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۸)، ۴۷۱.
^{۱۵} حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۶۴.
^{۱۶} حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۳۴ و ۵۲-۶۰.
^{۱۷} عوفی، لباب‌الالباب، ۷۳۳.
^{۱۸} مسعود سعد سلمان، دیوان، تصحیح ناصر هیری

بی آفتاب روشن، روشن چگونه‌ای؟
 ای آنکه باغ طبع من آراسته ترا
 بی لاله و بنفشه و سوسن چگونه‌ای؟
 ناگه عزیز فرزند از تو جدا شده است
 با درد او به نوحه و شیون چگونه‌ای؟
 تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار
 با من چگونه بودی و بی من چگونه‌ای؟^{۲۰}

علاوه بر نکتی، ابوالفرج و مسعود شاعران و دانشمندان زیاد دیگری هم بودند که در پنجاب عهد غزنویان زندگی کرده و به اوج رسیدند. از جمله آنها می‌توان به شاعرانی اشاره کرد که با دستگاه دولت ارتباط نزدیکی داشتند، مانند عطاءبن یعقوب رازی، شاعری که به دستور سلطان ابراهیم غزنوی هشت سال آخر عمرش را در لاهور زندانی بود و پیش از آن نیز بیشتر عمرش را در هند گذرانده بود و همچنین ابونصر فارسی، وزیر سلطان ابراهیم که در زمان فرمانروایی امیر شیرزاد فرزند سلطان مسعود سوم (۱۰۹۸-۱۱۱۴م) سپهسالار و جانشین والی لاهور بود. شاعران دیگری نیز در این دوره بوده‌اند که نویسندگانی چون عوفی آنها را با شاعران معتبر دربار سامانیان و دربار غزنویان در غرب و از جمله رودکی و عنصری مقایسه کرده‌اند.^{۲۱}

زبان فارسی، پیش از آغاز دوره سلطنت دهلی (۱۲۰۶-۱۵۲۶م)، به اوج شکوفایی رسیده بود و در سراسر آسیای مرکزی به زبانی برای بیان ادبی تبدیل شده بود. ابراز علاقه به هنر و ادبیات فارسی نشان فرهیختگی و خردمندی بود. هیچ پادشاهی، هر قدر هم که کارنامه نظامی‌اش درخشان بود، نمی‌توانست بی‌آنکه حمایت سخاوتمندانه خود را نثار شاعران و دانشمندان ایرانی کند سودای شهرت را در دنیای فرهنگ—چه در قلمرو خود و چه در خارج از آن—در سر بپروراند. بنابراین، وقتی ترک‌ها هند را به زیر سلطه خود درآوردند، با اینکه در این قلمرو تازه تسخیرشده مشغله‌های نظامی و اجرایی بسیاری داشتند، علاقه بسیاری به فعالیت‌های ادبی نشان دادند و سخاوتمندانه از شاعران و ادیبان ایرانی حمایت کردند. فارسی زبان دربار و زبان فرهنگی ایشان بود.

در این مقاله نیازی به فهرست نام تک‌تک شاعران و ادیبانی که در خدمت سلاطین، شاهزاده‌ها و نجیب‌زادگان متعدد بوده و از پادشاهان سلطنتی برخوردار شده‌اند نیست و فقط به چند تن از شاعران و نویسندگان سرشناس قرن اول سلطنت دهلی اشاره

^{۲۰} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۴۹۳.
^{۲۱} محمد هاشم خفی خان، منتخب اللباب، تصحیح ک. الف. احمد و ولزلی هیگ (کلکته: مجموعه کتاب‌های bibliotheca Indica، ۱۹۲۵)، جلد ۳، ۱۸-۱۹.

می‌شود، از جمله حسن نظامی (م. ۱۲۳۰م)، نویسنده تاج‌المآثر که آن می‌پردازیم؛^{۲۲} تاج‌الدین ریزه یا سنگریزه (۱۲۶۶-۱۲۷۶م)، از شاعران برجسته هند و نجیب‌زاده‌ای که ارتباط نزدیکی با محافل دربار داشت؛ و موید جاجرمی (م. ۱۳۰۰م)، دانشمند ایرانی که به دستور سلطان التتمش کتاب احیای علوم‌الدین امام غزالی را از عربی به فارسی ترجمه کرد و به این نحو در تحکیم تحولات ادبی-اسلامی زبان فارسی در آن دوران نقش داشت. در اینجا لازم است نامی هم از شهاب‌الدین مهمربن جمال‌الدین بدائونی (م. ۱۲۸۵م)، شاعر و دانشمند بزرگ ایرانی هندی و شاعر دربار رکن‌الدین فیروز و معلم امیرخسرو بیاوریم. یکی دیگر از نویسندگان برجسته این دوران منهای سراج (م. ۱۲۶۶م)، تاریخ‌نویس مشهور و مورخ دربار سلطان ناصرالدین محمود و مؤلف کتاب طبقات ناصری بود که کتاب تاریخی معروفی به زبان فارسی است. امیرخسرو، شاعر پرآوازه و بزرگ‌ترین شاعره دوره پیش از گورکانیان، و دوست صمیمی‌اش امیرحسن سجری دهلوی (م. ۱۳۲۸م) جزو حلقه شاعران و نویسندگانی بودند که در سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۴۲۴م مورد حمایت سلاطین خلجی و تغلقی، از سلاطین دهلی، قرار داشتند.^{۲۳}

شهر اُچه در ایالت سند هم، که در آن عهد به نوعی قطب سیاسی رقیب دهلی به حساب می‌آمد، در اوایل قرن سیزدهم میلادی شاهد فعالیت‌های استثنایی ادب فارسی بود. سلطان نصرالدین قباچه (ح. ۱۲۰۵-۱۲۲۸م)، که مرکز فرمانروایی‌اش شهر اُچه بود، از حامیان اصلی هنر و دانش بود. وزیر اعظم او، عین‌الملک فخرالدین الحسین بن ابی‌بکر الاشعری، نیز بی‌هیچ مضایقه‌ای از ادبیات حمایت می‌کرد. از جمله نویسندگان بسیاری که در بدو ورود خود به سرزمین هند مستقیماً به شهر اُچه رفتند می‌توان به این افراد اشاره کرد: علی بن حامد الکوفی، مترجم کتاب چاچ‌نامه؛ محمد عوفی، نویسنده کتاب لباب‌الالباب و جوامع الحکایات و لوامع الروایات؛ و منهای سراج، مؤلف طبقات ناصری. متأسفانه از بین شاعران و دانشمندان بسیاری که در دربار شهر اُچه جمع بودند فقط چند تن را می‌شناسیم. به گفته عوفی، شخصی به اسم مجدالدین منتخب کاملی از زندگی شاعران دربار قباچه به همراه آثار موجود آنها تهیه کرد، اما این منتخب مفقود شده است. عوفی به این بهانه که تازه‌وارد بوده و آشنایی کاملی با شاعران اولیه دربار

^{۲۲} سوم، فارسی ادب ۱: ۱۰۰۰-۱۵۲۶ (لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱)، ۲۰۷-۲۳۷؛ حسین، اولین پارسی‌سرایان هند، ۱۰۳-۱۵۱؛ ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند، ۷۰-۸۶؛ ۱۱۶-۱۳۵ و ۱۴۳-۱۴۶.

^{۲۳} نسخه‌های دستنویس این متن در کتابخانه انجمن آسیایی کلکته و کتابخانه اصفیه در حیدرآباد در دسترس‌اند. همچنین بنگرید به ترجمه بهاگوت ساروپ از تاج‌المآثر (دهلی: سعود احمد دهلوی، ۱۹۹۸).
^{۲۴} ظهورالدین احمد، «شعرا»، نسخه م. باقر و وحید میرزاء، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد

قباچه، که شرح زندگی و آثارشان در منتخب مجدالدین آمده بود، نداشته از بین آن همه شاعر دربار قباچه فقط به نام چند تن اشاره می‌کند.^{۲۴}

تقریباً در اواخر قرن سیزدهم، شهر مولتان نیز برای مدت کوتاهی به مرکزی مهم برای ادبیات فارسی تبدیل شد. شاهزاده محمد، فرزند ارشد بالبان، از طرف پدرش والی مولتان شده بود. شاهزاده علاقه بسیاری به ادبیات فارسی داشت. محفل او محل گردهمایی دانشمندان و شاعران قابل بود که در بین آنها امیر خسرو و حسن دهلوی برجسته‌ترین بودند. شاهزاده دو بار شیخ سعدی، شاعر بزرگ شیراز، را به هند دعوت کرد و می‌گویند که هزینه سفر او را هم ارسال کرد. اما سعدی هر دو بار به علت کهولت سن پوزش خواست. می‌گویند سعدی یک بار نیز گفته است هند با وجود داشتن خسرو به سعدی احتیاجی ندارد.^{۲۵}

کشف‌المحجوب، از رساله‌های صوفیه اثر علی بن عثمان هجویری (متوفی بعد از ۱۰۸۹ م)، یگانه اثر منشور معروفی است که در پنجاب عهد غزنویان به رشته تحریر درآمد. در عین حال، در قرن سیزدهم میلادی هند شاهد نگارش آثار منشور بسیاری بود که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از تاج الماثر نوشته حسن نظامی، لباب‌الالباب اثر عوفی و طبقات ناصری نوشته منهاج سراج که به قول چارلز ریو مدت‌ها “در شرق الگوی نثر سلیس” بود. او در ادامه می‌گوید که “این کتاب در ابتدا به منظور عرضه کردن شرحی تاریخی از موفقیت‌های درخشان قطب‌الدین ایبک به رشته تحریر درآمد، اما در نهایت به الگوی نثر سلیس ادبی تبدیل شد که، هرچند طی سال‌های بعد بسیار از آن تقلید شد، هیچ هم‌تابی نداشت.”^{۲۶} تاج الماثر با ماجرای تسخیر اجمیر به دست معزالدین محمد غوری در ۱۹۱۱ م آغاز می‌شود و در پایان آن می‌خوانیم که شاهزاده ناصرالدین محمود، فرزند ارشد التتمش، در ۱۲۱۷ م والی شهر لاهور می‌شود. تذکره لباب‌الالباب اولین منتخب کامل شعر فارسی به معنای دقیق کلمه است که به رشته تحریر درآمد. پیش از این نیز منتخب فارسی دیگری به اسم مناقب‌الشعرا به همت ابوطاهر الخاتونی تألیف شده بود. از دیگر آثار مهم این دوره که به شرح زندگی شاعران و آثار آنها می‌پردازند، می‌توان به مجمع النوادر یا چهار مقاله

²⁵Ziyā al-Dīn Baranī, *Tārīkh-i Fīrūz Shāhī*, ed. Saiyid Hasan Khan (Calcutta: Bibliotheca Indica, 1862), 67-68; Abdul Ghani, *Pre-Mughal Persian Poetry in Hindustan*, 393-394.

^{۲۶}مقایسه کنید با ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بالارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند، ۷۵؛ آنا ماری شیمل، ادبیات اسلامی هند، ۱۳.

^{۲۴}عوفی، لباب‌الالباب، ۹۰۵-۹۱۵؛ ی. ه. صدیقی، منابع اطلاعاتی فارسی-عربی درباره شرایط زندگی و اوضاع و احوال حاکم بر دوره سلطنت دهلی (*Preso-Arabic Sources of Information on the Life and Conditions in the Sultanate of Delhi*) (دهلی: منشی رام انتشارات مانو هار لال، ۱۹۹۲)، ۶.

نظامی عروضی سمرقندی، که در زمان حکومت علاءالدین جهانسوز در شهر غور نوشته شد، اشاره کرد. به نظر می‌رسد که عوفی با کتاب الخاتونی آشنایی نداشته و هیچ اثری از این کتاب باقی نمانده است. حال آنکه اصل موضوع چهار مقاله درباره شیوه رفتار چهار گروه متفاوت یعنی دبیران، شاعران، منجمان و طبیبان است که از نظر نویسنده مؤلفه‌های اساسی هر دربار سلطنتی پایدار و موفق بودند.

لباب‌الالباب در سال ۱۲۲۲ م در شهر اُچه تألیف و به عین‌الملک الاشعری، وزیر اعظم ناصرالدین قباچه، تقدیم شد. این اثر عظیم که در دو جلد تنظیم شده است به مقدمه، دو فصل و دوازده بخش تقسیم می‌شود. مقدمه این کتاب تقدیم‌نامه‌ای است که در آن علاوه بر آنچه معمولاً در حمد و ستایش خدا و پیامبر نوشته می‌شود، بخشی طولانی در مدح حامی نویسنده، یعنی عین‌الملک، آمده است. فصل اول کتاب به موضوع منشأ گفتار انسانی و تقسیم‌بندی آن به نظم و نثر می‌پردازد. فصل دوم حکم مقدمه‌ای را دارد که در آن لباب در مقام اولین زندگی‌نامه‌کتبی شاعران فارسی معرفی می‌شود. از بین دوازده بخش این کتاب، چهار بخش اول به آغاز شعر و اهمیت و معنای آن می‌پردازد. فصل پنجم و ششم اطلاعاتی مختصر درباره آثار منظوم پادشاهان، فرمانروایان، نجیب‌زادگان، وزیران و مباحثان ایرانی عرضه می‌کند که گاه‌گاه و از سر دلخوشی شعری می‌سرودند و مجموعه‌ای منتخب از این آثار در اختیار می‌گذارد. بخش هفتم شامل شرحی مختصر و ابیاتی منتخب از دانشمندان و روحانیان ساکن ماوراءالنهر، خراسان، نیمروز (سیستان)، عراق، غزنه، جبال (غور) و لاهور و مناطق وابسته به آن است. پنج بخش دیگر کتاب اطلاعاتی مختصر درباره حدود ۱۶۳ شاعر حرفه‌ای و دیگر شاعران تمام‌عیار و همچنین منتخبی از آثار آنها به دست می‌دهد که از این تعداد ۳۰ تن به دوره‌های طاهریان، صفاریان و سامانیان و ۲۹ نفر به غزنویان و ۵۰ تن به دوره سلجوقی تعلق دارند و به تعبیری حدود ۵۴ نفر از آنها از هم‌عصران خود نویسنده بودند که از بین آنها چهار نفر از شاعران دربار ناصرالدین قباچه‌اند. تعداد کل نویسندگانی که در این کتاب آمده ۳۰۰ نفر است و دوره زمانی‌ای که در این کتاب پوشش داده شده حدود ۴۰۰ سال است. لباب تقریباً سه قرن پیش از آن که دولتشاه سمرقندی کتاب تذکره‌الشعرا را در اختیار عموم قرار دهد به رشته تحریر درآمد. تذکره‌الشعرا اولین تذکره‌ای بود که خارج از هند تألیف شد و کار تألیف آن تا سال ۱۴۷۸ م به طول انجامید.^{۲۷}

چنان که مفسران دیگر نیز اظهار داشته‌اند، اثر عوفی در خصوص دوران زندگی شاعران

^{۲۷} ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند، ۹۹-۱۰۲. دولتشاه هیچ اشاره‌ای به لباب نمی‌کند و شاید هیچ‌وقت این کتاب را ندیده باشد، اما او مناقب الخاتونی را یکی از منابع خود معرفی می‌کند. شاید هم قصد داشته است القا کند که خود او نویسنده اولین منتخب جامع شعر فارسی است

^{۲۷} ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند، ۹۹-۱۰۲. دولتشاه هیچ اشاره‌ای به لباب نمی‌کند و شاید هیچ‌وقت این کتاب را ندیده باشد، اما او مناقب الخاتونی را یکی از منابع خود معرفی می‌کند. شاید هم قصد داشته است القا کند که خود او نویسنده اولین منتخب جامع شعر فارسی است

و جزئیات مربوط به زندگینامه آنها غالباً چندان دقیق نیست. بعضی اوقات فقط به نام شاعران اشاره می‌کند و در انتخاب ابیات نیز چندان از نظم مشخصی پیروی نمی‌کند.^{۲۸} علاوه بر این، به نظر می‌رسد که نظریات او درباره کیفیت ادبی شعر متأثر از منطق جناس و بازی با حروف و واژگان و همچنین متأثر از نام شاعر است و ارتباطی به بررسی انتقادی شعر ندارد. نمونه‌های زیر از «باب دهم در تفصیل شعرای آل سلجوق» نشان‌دهنده این نکته است:

ازرقی که فلک ازرق دوار از رشک سخن او به دوار مبتلا شدی و ادوار سپهر از زادن
مثل او عقیم ماندی؛ شاه سپاه بلاغت، ماه آسمان براءت.^{۲۹}

جلی که جبل فضل و هنر بود و بر آسمان بزرگی اختر انور ادیبی بود کامل و
اریبی عرصه فضل او را وسعتی تمام بود و از آن عبدالواسع نام بود.^{۳۰}

روحانی [محمدبن علی روحانی] که روح کلام او قالب را روح بود و شعر او راحت
نفس صباح و لذت صبح، خاطر او بحری بود.^{۳۱}

سراجی که شمع جمع افاضل و سرو جویبار فضایل بود، سراج وهاج سپهر از غیرت
پرتو مشعله قریحت او سوخته و افاضل و امائل خراسان هر یک از شعله خاطر او
در تراکم ظلمات محن هزار چراغ افروخته.^{۳۲}

قطران [عسدی تبریزی] که همه شعرا قطره بودند و او بحر و جمله فضلا ذره بودند
و او خور، اشعار او در کمال صنعت و اوستادی و لطایف او محض اکرام و رادی.^{۳۳}

عمادی که عماد سراپرده فضل و امید ولایت دانش بود، استاد شعرای عصر و
مقتدای فضلالی دهر بر سپاه دانش شاه بر آسمان بیان ماه و بر ولایت حقیقت امیر.^{۳۴}

عجیب است که عوفی در کتاب خود هیچ نامی از بعضی از استادان برجسته شعر از جمله اسدی طوسی، ناصر خسرو، و عمر خیام نمی‌آورد. با این عمع، اهمیت لباب که یگانه منبع اسامی شاعران قدیمی است و صدها نمونه شعر و گونه‌های مختلف شعری در اختیار می‌گذارد همچنان پابرجاست. اهمیت دیگر لباب این است که ظاهراً مخاطب

^{۲۸} عوفی، لباب الالباب، ۱۰۰-۱۰۱.

^{۲۹} عوفی، لباب الالباب، ۵۷۳-۵۷۴.

^{۳۰} عوفی، لباب الالباب، ۵۹۱.

^{۳۱} عوفی، لباب الالباب، ۷۶۹.

^{۳۲} عوفی، لباب الالباب، ۸۱۰.

^{۳۳} عوفی، لباب الالباب، ۷۰۱.

^{۳۴} عوفی، لباب الالباب، ۷۴۴.

خود را در زیرمجموعه کمابیش مجزای عجم می‌جوید و در صدد است خواسته‌های ادبی این مخاطب را برآورده سازد.

در اینجا به بررسی دیگر اثر عوفی، یعنی جوامع الحکایات و لوامع الروایات، می‌پردازیم. کار تألیف کتاب جوامع، که همه جا آن را جزو آثار کلاسیک زبان فارسی به حساب می‌آورند و متشکل از مجموعه داستانی بزرگی است، بین سال‌های ۱۲۳۲ و ۱۳۲۳م در شهر مولتان آغاز شد و تا زمانی که نویسنده آن در دوران حکومت سلطان التتمش به دهلی نقل مکان کرد به طول انجامید. این کتاب چهار جلد بزرگ دارد و هر جلد به ۲۵ فصل تقسیم می‌شود که به طور کلی ۲ هزار داستان را در بر می‌گیرد. موضوع این داستان‌ها عبارت است از داستان پادشاهان و شاهزادگان ایران پیش از اسلام، حوادث تاریخ صدر اسلام، و همچنین حکایاتی از جای‌جای سرزمین‌های فارس‌زبانان و ترک‌زبانان درباره دانشمندان و صوفیان. این کتاب شامل پند و اندرز و نیز نکاتی درباره کشورداری است و نمونه بارز معارف اخلاقی به حساب می‌آید.^{۳۵} به نظر می‌رسد هدف از نوشتن این کتاب حفظ سنت‌های عجم بوده است که بر اساس ارزیابی جامعه روشنفکر مسلمان آن زمان، همین سنت‌ها بودند که بخشی از حافظه جمعی آنها را به وجود می‌آوردند و این حافظه جمعی را در چشم‌اندازی ملموس ثبت می‌کردند که در خور آن باشد.

یکی از نشانه‌های گسترش زبان فارسی در مقام زبانی فرهنگی افزایش تعداد متون ترجمه‌شده فارسی بود که از آثار کلاسیک عربی برگردانده می‌شدند. یکی از معروف‌ترین این ترجمه‌ها چاچنامه است که از روی متن عربی کتاب منهج الدین و الملک ترجمه شده. این ترجمه را علی‌بن حامد بن ابی‌بکر کوفی حدود سال ۱۲۱۶م به انجام رسانید.^{۳۶} دومین اثر مهمی که به فارسی ترجمه شد کتاب احیای علوم الدین اثر غزالی بود که مجدالدین ابوالعالی مؤید بن محمد جاجرمی به دستور وزیر سلطان شمس‌الدین التتمش، یعنی نظام‌الملک الجندی، ترجمه کرد. امروز فقط بخش‌هایی از این ترجمه در دسترس است. یکی دیگر از ترجمه‌های مهم این دوران ترجمه‌ای بود که از روی اثر عربی مهمی به اسم کتاب الصیدلیه نوشته ابوریحان محمد بن احمد البیرونی (م. ۱۰۴۸م). این ترجمه را ابوبکر بن علی بن عثمان الکاشانی حدود سال ۱۲۱۴م به ابتکار

^{۳۶} در خصوص نام نویسنده اصل عربی این کتاب کاملاً مطمئن نیستیم، اما با توجه به توضیح مترجم احتمال می‌دهیم خواجه امام ابراهیم نویسنده این کتاب بوده باشد. بنگرید به آنا ماری شیمل، ادبیات اسلامی هند، ۱۲.

^{۳۵} ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند، ۱۰۹-۱۱۵؛ آنا ماری شیمل، ادبیات اسلامی هند، ۱۳؛ صدیقی، منابع اطلاعاتی فارسی-عربی، ۳۷-۳۹.

خود انجام داد. او در صدد بود با استفاده از این ترجمه خود را به سلطان شمس‌الدین التتمش معرفی کند. عنوان کامل اصل عربی این اثر کتاب الصيدلیه فی الطب است که به مفردات و خواص گیاهان دارویی، مواد معدنی و چیزهایی از این دست می‌پردازد. این اثر برای زبان‌شناسان و لغت‌شناسان نیز اهمیت دارد، چون برای اسم بیشتر گیاهان و مواد معدنی‌ای که در آن نوشته شده است معادل‌هایی به زبان‌های عربی، یونانی، سریانی، جرجانی، خوارزمی، فارسی، هندی و سندی آمده است.^{۳۷}

عناصر زبان هندی در زبان فارسی

زبان فارسی طی این دوران با پادشاه و دربار پیوند داشت، اما دنیای فرهنگ ادب فارسی صرفاً به نخبگان سیاسی محدود نمی‌شد. آنچه به بهترین شکل ممکن دامنه گسترش زبان فارسی را در این دوران نشان می‌دهد حضور تعدادی از واژه‌ها و مفاهیم هندوستانی در این زبان است. برای مثال، در شعرهای قدیمی از واژه‌هایی چون رانا، چندان، پانی و تال استفاده می‌شد و در خصوص مفاهیم و استعاره‌ها هم مثلاً دندان معشوق به یاقوت سرخ تشبیه می‌شد که خود جویدن تامبول (پان) را به خاطر می‌آورد. یا مثلاً می‌بینیم که به جای نسیم، ابرهای باران‌زا پیام عاشق را به معشوق می‌رسانند.^{۳۸} در واقع، مفهوم بهار در شعر مسعود به کلی تغییر می‌کند و او بهار را همان فصل باران‌زای هندوستان می‌داند و در تعدادی از قصیده‌هایش که تحت عنوان وصف بهار و مدح سلطان نوشته شده‌اند، در واقع فصل باران را توصیف می‌کند:

وصف بهار و مدح سلطان محمود

به نوبهاران غواص گشت ابر هوا
که می‌برآرد ناسفته لؤلؤ از دریا
به لؤلؤ ابر بیاراست روی صحرا را
مگر نشاط کند شهریار زی صحرا
زمین به خوبی چون روی دلبر گلرخ
هوا به خوشی چون طبع مردم دانا
ز سبزه گویی دریای سبز گشت زمین
درو پدید شده شکل گنبد خضرا

هندی الفاظ (دهلی: مکتب رابیتا، ۱۹۹۶)، ۸۹، ۹۵، ۱۰۹ و ۱۲۱؛ مسعود سعد سلمان، دیوان، به تصحیح ناصر هیری (تهران: انتشارات گلشایی، ۱۳۶۳/ش ۱۹۸۴م)، ۵۲۷.

^{۳۷} ممتاز علی خان، مجموعه‌ای از نثرهای بارزش زبان فارسی در قرن سیزدهم میلادی در هند، ۵۷-۱۳۶. ^{۳۸} رشید، واژگان هندی در زبان فارسی (فارسی مین

زمین ز گریه ابر است چون بهشت نعیم
هوا ز خنده به رقص است چون که سینا
کنار جوی پر از جام‌های یاقوت است
که شد به جوی درون رنگ آب چون صهبا^{۳۹}

مثالی دیگر:

وصف بهار و ستایش سیف‌الدوله مسعود

مگر مشاطه بستان شدند باد و سحاب
که این ببستش پیرایه و آن گشاد نقاب
به در و گهر آراسته پدید آمد
چو نوعروسی در گله از میان حجاب
برآمد ابر به کردار عاشق رعنا
کشیده دامن و افراشته سر از اعجاب
ز چرخ گردان دولاب وار آب روان
به گاه و بی گاه آری چنین بود دولاب^{۴۰}

و باز در مثالی دیگر:

برشکال ای بهار هندوستان
ای نجات از بلای تابستان
دادی از تیر مه بشارت‌ها
بازرستیم از آن حرارت‌ها
هر سو از ابر لشکری داری
در امارت مگر سری داری^{۴۱}

بنابراین، بهار مفهوم تازه‌ای پیدا کرد که خود درجه‌ای از استقلال برای سنت ادبی شعر فارسی در هند به همراه آورد. بعدها و در اوایل قرن چهاردهم میلادی، در اشعار امیر خسرو است که این استقلال یا هویت هندوستانی آشکارتر می‌شود. خسرو تقریباً در تمامی فرم‌ها و گونه‌های شعری بی‌نظیر بود. او دنباله‌رو نبود، بلکه نوآوری بود که بر اساس سنت‌های

^{۳۹} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۵۶۲.

^{۴۰} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۱۱-۱۲.

^{۴۱} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۳۹.

استادان پیش از خود سبکش را خلق کرد و الگویی برای شاعران هندی بعد از خود به جا گذاشت. خسرو چنان شهرت و اعتباری داشت که حتی بعضی از شاعران بزرگ خارج از هند همچون جامی (م. ۱۴۹۲م) به تقلید کردن از او افتخار می‌کردند.^{۴۲} آنچه در اینجا بسیار اهمیت دارد، عکس‌العمل خسرو نسبت به یکی از معاصرانش، یعنی عبید، است. وقتی عبید نقایص مثنوی‌ای را که خسرو در جواب به خمسه نظامی گنجوی (۱۱۴۰-۱۲۰۷م) نوشته بود بیان کرد، می‌گویند خسرو در جواب به او با تندی پاسخ داد:

شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن
ترک هندستانیم در هندوی گویم جواب

به عبارتی دیگر، خسرو زبان فارسی خود را با زبان هندوی یکسان می‌داند و حتی در بیت “چو من طوطی هندم ار راست پرسی / ز من هندوی پرس تا نغز گویم،”^{۴۳} به مهارت خود در زبان هندوی می‌بالد و زبان فارسی خود را هندوی یا زبان هند به حساب می‌آورد.

در شعر مسعود نیز می‌توان تا حدی شاهد هندی شدن زبان فارسی بود. بعضی از آثار مسعود به شرح دوازده ماه سال (ماه‌های فارسی)، سی روز ماه (روزهای فارسی)، و هفت روز هفته می‌پردازد.^{۴۴} ترانه‌هایی که به دوازده ماه سال مربوط می‌شوند گونه‌ای می‌سازند به اسم باره ماسا (چرخه دوازده ماهه) که در شعر دوره قرون وسطا در سراسر شمال هند یافت می‌شد. حرکت اجرام آسمانی به این سبب اهمیت دارد که شرایطی پدید می‌آورد که در آن می‌توان احساسات متفاوت را تجربه کرد. باره ماسا اساساً به دو نوع تقسیم می‌شود: باره ماسایی که صرفاً به سنت‌های شفاهی روستایی می‌پردازد و باره ماسای ادبی. توالی ماه‌ها در باره ماسا مؤلفه‌ای اساسی است، اما تعداد ماه‌ها در آن لزوماً دوازده ماه نیست. ترانه‌های معروف به چار ماسا یا چه ماسا و ث‌ها ماسا که به ترتیب به معنای چرخه چهار، شش و هشت ماهه‌اند نیز به همین مقوله باره ماسا تعلق دارند. این گونه ترانه‌ها گاه فقط فهرستی از جشنواره‌های فصلی به دست می‌دهند و در واقع می‌توانیم آنها را همچون تقویمی در نظر آوریم.^{۴۵} اشعار باره ماسا ترانه‌های ساده‌ای هستند که گذر ماه‌ها و حس و حال فصل‌ها را در چارچوب احساسات عمیق فردی روایت می‌کنند. این

^{۴۲} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۶۵۴-۶۵۹.
^{۴۳} شارلوت وودویل، باره ماسا در ادبیات هند: ترانه‌های دوازده‌ماهی در ادبیات هند و آریایی (*Barahmasa in Indian Literatures: Songs of The Twelve Months* in *Indo-Aryan Literatures*) (دهلی: انتشارات موتی لال بنارس داس، ۱۹۸۶)، ۷-۱۴ و ۲۷-۳۳.

^{۴۲} عبدالرحمان صباح‌الدین، نبوغ امیرخسرو (*Genius of Amir Khusrau*) (دهلی: اداره ادبیات دهلی، ۱۹۸۲)، ۴۲.
^{۴۳} امیرخسرو، “دیباچه غرة الکمال،” خسرونامه: ویژه‌نامه مجله طبقات فارسی، تصحیح س. ه. قاسمی (دهلی: دانشکده زبان فارسی دانشگاه دهلی، ۱۹۸۸)، ۲۰۴-۲۰۵.

گونه حامل روشی خاص برای تخمین اوقات است که در آن اصلاً از اصطلاحات مشخص زمانی استفاده نمی‌شود و ارزش زمان بر اساس احساساتی که برمی‌انگیزد مشخص می‌شود، یعنی زمان در حیطه تجربه شخصی فرد در جریان است.

در آیین جین نیز اثری به اسم باره نوآؤ (ستایش دوازده‌گانه) باقی مانده است که درباره فرزانه‌ای جینی به نام دهرم سوری است و شباهت بسیاری به ماه‌های فارسی مسعود سعد دارد. باره نوآؤ، که نویسنده آن ناشناس است، شعری است دارای سیزده بند که اخیراً از روی نسخه دست‌نوشته‌ای تصحیح شده است که در شهر پاتان در منطقه گجرات کشف شد و به اواخر قرن دوازدهم برمی‌گردد. این اثر که به شیوه باره ماسا نوشته شده است، مدحی است از فرزانه جین دهرم سوری. بند اول او را معرفی می‌کند: "و اکنون به مدح دهرم سوری، گوهر هر سه جهان گوش کنید." بند اول و آخر ماه ساون (ژوئیه-اوت) را توصیف می‌کنند و به چیزهایی چون نیلوفر آبی، گل یاس، ابر، طاووس رقاصان و مواردی از این دست اشاره می‌کنند و سپس، در ادامه می‌بینیم که صحبت از دهرم سوری می‌رود که عظمتش "چون خورشید است" و بعد از آن نیز ماه بهادون (اوت-سپتامبر) توصیف می‌شود. در همه قسمت‌های این شعر از ساختار تقابل (paratactic structure) استفاده شده است و شعر ماه‌های سال و فضایل دهرم سوری را با یکدیگر درمی‌آمیزد.^{۴۶}

شعرهای ماه‌های فارسی، روزهای فارسی، و روزهای هفته مسعود به ترتیب شعرهایی دوازده، سی و هفت‌بندی‌اند که در مدح سلطان نوشته شده‌اند. گرچه باره نوآؤ از نظر ویراستارانش قدیمی‌ترین نمونه باره ماسا است، ظاهراً حقیقت امر این است که این شعر قدیمی‌ترین نمونه از باره ماسا است که به یکی از زبان‌های هندی سروده شده است. اشعار فارسی مسعود تقریباً در اواخر قرن یازدهم به رشته تحریر درآمدند. ظاهراً مسعود اشعارش را بر اساس یکی از سنت‌های قدیمی شعر هندی، یعنی گونه‌ای سانسکریت به اسم واستو وارنانا می‌سروده که توصیفی از فصل‌های شش‌گانه سال هندی است. این گونه فصل‌های سال هندی را توصیف می‌کند و این نکته را نیز در بر دارد که لذات عشق پیوندی همیشگی با توصیف طبیعت دارند.^{۴۷} در هر صورت، ماه‌های فارسی مسعود تا به امروز قدیمی‌ترین نمونه شناخته‌شده باره ماساهایی‌اند که در هند نوشته شده‌اند.

قصیده‌های مسعود توصیف‌هایی رنگارنگ از شادی‌هایی هستند که با ویژگی‌های

^{۴۶} وودویل، باره ماسا در ادبیات هند، ۱۸. آثار جین‌ها و ایرانی‌ها مطرح کرده است. بنگرید به ^{۴۷} در اینجا به بحثی استناد می‌کنم که نهایتاً در خصوص وودویل، باره ماسا در ادبیات هند، ۱۸-۲۳.

طالع‌بینانه دوازده ماه سال، سی روز ماه و هفت روز هفته هماهنگ‌اند. از نظر مسعود، باید سلطان را مدح گفت، چون به یمن بخشنده‌گی، عدالت و قابلیت‌های حکمرانی اوج‌ه‌ان به بهشت مبدل شده است. صرف نظر از تأثیر ستارگان—چه بدیمن باشند و چه خوش یمن—جهان مملو از شادی است، پس باید سلطان را ستود. حال و هوای غالب این اشعار لذت و شور و شوق زندگی است:

اردیبهشت‌ماه

بهشت است گیتی ز اردیبهشت
 حلال آمد ای مه می اندر بهشت
 به شادی نشین هین و می‌خواه می
 که بی می نشستنت زشت است زشت
 به راغ و به باغ و به کوه و به دشت
 ز فر گرنامه اردیبهشت
 بخندید گلزار و بگریست ابر
 بنالید مرغ و ببالید گشت
 بسی کله یابی که رضوانش یافت
 بسی حله بینی که حوراش رشت
 تو گویی که ملک ملک ارسلان
 گل و عنبر و مشک در هم سرشت
 جهاندار شاهی که چرخ بلند
 به ملکش یکی عهد محکم نبشت^{۴۸}

بهمن‌ماه

ماه بهمن نبید باید خورد
 ماه بهمن نشاط باید کرد
 در جهان هر که هست فرزانه
 به پسندد نشاط جان‌پرورد
 زآنکه امروز مطرب و ساقی
 رود و باده به بزم شاه آورد
 شه ملک ارسلان بن مسعود

^{۴۸} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۶۵۴.

شاد بنشست و باده خواهد خورد
 آنکه رادی چو او نیارد راد
 وآنکه مردی چو او نبیند مرد
 خسروا تا جهان ز مهر و ز چرخ
 گه شود گرم و گاه گردد سرد
 گاه بر دوستان چو مهر بتاب
 گاه بر دشمنان چو چرخ بگرد^{۴۹}

با گذشت زمان، در قرون وسطا اشعار باره ماسا به جزیی از اشعار فولکلور هند تبدیل شدند و از آنها عمدتاً برای بیان احساسات سوزناک استفاده می‌شد. بیشتر این اشعار زنی جوان را به تصویر می‌کشند که از درد فراق (برّه) می‌سوزد و در طول دوازده ماه سال بی‌صبرانه منتظر بازگشت محبوب خویش است. در این بره باره ماساها، توصیف طبیعت با توصیف درد و اندوه قهرمان زن داستان کاملاً در هم تنیده‌اند. این ترانه‌ها اساساً ترانه‌هایی زنانه‌اند که در آنها اهمیت ماه‌های چهارگانه فصل پرباران، یعنی فصل عشق و دوستی و تجدید حیات، نسبت به دیگر ماه‌های سال بیشتر است. علاوه بر این، بره باره معمولاً از زبان یک برهنه زنی که از فراق سرورش رنج می‌کشد، بیان می‌شود. ترانه راجستانی قدیمی دولا مارو را دولا شامل اشعاری است که از باره ماسای روستایی گرفته شده‌اند. در این افسانه معروف، که الهام‌بخش نقاشی‌های مینیاتور بسیاری در راجستان بوده است، هر دو قهرمان زن به نوبت در نقش برهنای غمگین ظاهر می‌شوند و برای همسر مشترکشان، دولا، دلتنگی می‌کنند. ظاهراً حماسه‌های فولکلوری که شاعران هندی و مسلمان صوفی در قرون وسطا خلق می‌کردند نیز شامل تعدادی باره ماسا، خصوصاً از نوع "اخلاقی" آن، می‌شدند. این امر هم در اشعار معروف به منگل صدق می‌کند که در قرون وسطا در بنگال رایج بودند و هم در خصوص مثنوی‌های صوفیه به زبان هندی که از قرن چهاردهم به بعد در سنت پرم آکھیانا مرسوم شدند و شناخته‌شده‌ترین آنها مثنوی چنداین اثر مولا داؤود است.^{۵۰}

این نکته حائز اهمیت است که هیچ‌یک از شاعران فارسی‌گوی هندی قرون وسطا در این زمینه از مسعود پیروی نکردند و چنین اشعاری نسروند. در همین عهد بود که این جنبه از شعر مسعود به کل از سنت ادبی هند فارسی حذف شد، شاید به این سبب که زبان

^{۴۹} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۶۵۸.

^{۵۰} وودویل، باره ماسا در ادبیات هند، ۱۴-۱۸ و ۳۷-۴۲.

فارسی، یعنی زبان دربار و زبان رایج در شهر، برتر از آن به نظر می‌آمد که با سنت شعری روستایی هند تعامل کند. از اشعار هندی مسعود نیز چیزی باقی نمانده است. این اشعار احتمالاً شامل بره باره، چار ماسا، چه ماسا و ائماسا بوده اند، اما لزوماً به توصیف بره (درد فراق) نمی‌پرداخته‌اند. علاوه بر این، شاید مسعود به زبان هندوی نیز “ترانه‌هایی بهاری” (پهاگو یا بسنت) سروده باشد. با این حال، اینها همه فقط در حد حدس و گمان است.

زبان فارسی در فراسوی دربار

موعظه یا تذکیر، خواه در دربار شاه و خواه در محافل اشرافی و اردوگاه‌های نظامی و خواه در مکان‌های عمومی و بازار، نیز در این فرایند تبادل فرهنگی بین مهاجران فارسی‌زبان و جماعت بومی نقش داشت. موعظه‌هایی که غالباً به نثر سلیس فارسی به بیان می‌آمدند، معمولاً با ابیاتی از شعر کلاسیک فارسی مزین و شرح داده می‌شدند.^{۵۱} عوام و سربازان نیز این نمونه‌های شعر را یاد می‌گرفتند و در جاهایی که معمولاً دور از دسترس مهاجران جدید بود نقل می‌کردند.

خانقاه‌های صوفیان نیز از عوامل مذهبی دیگری بودند که در ترویج زبان فارسی و رشد و تکامل سنت ادبی فارسی نقش مهمی ایفا کردند. خانقاه‌های صوفیان محل معمول گردهمایی طیف گسترده‌ای از افراد و مذاهب بودند. وقتی پیروان مذهبی می‌دیدند استادان صوفی ایشان ملفوظات و دیگر آثار خود را به زبان فارسی می‌نویسند، بیش از پیش به یادگیری زبان فارسی علاقه‌مند می‌شدند. در کل، صوفیان در آثار خود و از جمله در ملفوظاتشان از کلام ادبی والا استفاده می‌کردند.^{۵۲} فرقه‌های تصوف، به‌خصوص فرقه چشتیه، از ایده‌ها، عبارات و بیان شعر محلی هم در آثارشان بهره می‌بردند.^{۵۳} یکی از مسایلی که در اینجا توجه ما را به خود جلب می‌کند مسئله ملفوظات جعلی است که

^{۵۱} برای اطلاع از شرح زندگی نظام‌الدین ابوالموید و قاضی منهای سراج بنگرید به شیخ عبدالحق دهلوی، اخبار الاختیار (کانبور: مکتب مجتبیای، ۱۹۱۳)، ۵۲-۵۶ و مخصوصاً ۶۲-۶۶. می‌گویید شیخ نظام‌الدین اولیا

بیت‌هایی نقل می‌کرد که از ارزش ادبی بالایی برخوردار بودند و آنها را در مجالس وعظ فرا گرفته بود.

^{۵۲} میرحسن سجزی دهلوی که مجموعه گفته‌های شیخ نظام‌الدین را در کتابی با عنوان فوائد الفؤاد جمع‌آوری کرد، یکی از دو پارسی‌سرای بزرگ قرن چهاردهم، دیگری امیرخسرو بود. او شهرتش را مدیون غزل‌هایش بود و از او با عنوان “سعدی هندوستان” یاد می‌کنند. حمید قلندر، مؤلف یکی دیگر از بهترین مجموعه ملفوظات دوره سلطنت، دانشمندی بلندمرتبه بود. او شاعر نیز بود و دیوان شعر داشت. متأسفانه اثری از

^{۵۳} برای اطلاع از مبحث زیبایی‌شناسی بیان شعری بنگرید به دیوانش باقی نمانده است. بنگرید به شیخ ناصرالدین چراغ دهلوی، خیر المجالس، تصحیح ک. الف. نظامی (علیگر: دپارتمان تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر، ۱۹۵۹)، مقدمه و ویراستار.

^{۵۴} برای اطلاع از مبحث زیبایی‌شناسی بیان شعری بنگرید به نسخه انگلیسی گفته‌های شیخ نظام‌الدین اولیا، فوائد الفؤاد (Nizam al-Din Auliya: Morals of the Heart)، ترجمه بروس لارنس (نیویورک: انتشارات پائولیست، ۱۹۹۲)، ۵۴؛ شیخ شرف‌الدین احمد یحیی منیری، معدن المعانی، ترجمه اردوی س. س. قاسم‌الدین (بهار شریف نالاندا): مکتب حرف خانقاه معظم، ۱۹۸۵، ۵۶۹-۵۸۳. در مجموعه ملفوظاتی که در قرون وسطا در هند تألیف می‌شدند به شعر هندوستانی بسیار استناد می‌شد و این نشان از جذابیت و خوشایندی این شعر دارد.

برای مثال، حداقل پنج نمونه از آنها به قرن سیزدهم میلادی برمی‌گردد.^{۵۴} علاوه بر این، شیخ نظام‌الدین اولیا و مرید او، شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، به تعدادی دیگر از چنین مجموعه‌هایی اشاره کرده‌اند.^{۵۵} این نوع ملفوظات سوال‌های مهم زیادی را برمی‌انگیزند و از جمله اینکه نویسنده این آثار چه کسی بوده؟ مخاطب اینها چه کسانی بودند؟ و چه چیز احساس نیاز به این گونه ادب فارسی را برانگیخته؟ تحقیق در خصوص چنین سوالاتی تصویری دقیق‌تر از مرزهای رو به گسترش زبان فارسی در هندوستان قرن سیزدهم و چهاردهم پیش روی ما قرار می‌دهد.

نهایتاً این نکته نیز حائز اهمیت است که زبان فارسی تقریباً همان زمانی وارد سرزمین هند شد که ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید کتاب پنج‌تنتر را، که مجموعه‌ای است از داستان‌های حیوانات به زبان سانسکریت، برای اولین بار به صورت کامل از روی نسخه عربی آن به فارسی ترجمه کرد. این ترجمه به کلیله و دمنه معروف بود. ترجمه عربی این کتاب را هم ابن‌مقفع از روی یکی از نسخه‌های قدیمی پهلوی صورت داده بود. ترجمه او نیز به کلیله و دمنه معروف و جزو اولین آثاری بود که جهان هند را به ملت‌های اسلامی معرفی می‌کرد. با توجه به انتشار گسترده نسخه فارسی پنج‌تنتر ابوالمعالی و با توجه به اینکه افراد بسیاری این کتاب را می‌خواندند، می‌توان تصور کرد که داستان‌های این کتاب کم‌کم بین هندیان پخش می‌شد و ایشان نیز این داستان‌ها را با خاطرات ذهنی‌شان از این قصص، که شفاهاً به آنها منتقل شده بود، مقایسه می‌کردند. کلیله و دمنه فارسی علاقه اقوام ترک ایرانی و همچنین اقوام بومی را به شدت برانگیخت. بازتاب چنین علاقه‌ای تا حدی از اینجا مشخص می‌شود که ظاهراً یکی از ترجمه‌های پنج‌تنتر به اسم انوار سهیلی، که در دربار هرات آماده شده بود، با نسخه سانسکریت پنج‌تنتر مقابله شد. دو ترجمه دیگر نیز از این کتاب در قرن شانزدهم در دربار اکبرشاه به رشته تحریر درآمد که یکی از آنها پنچا کیانه نام داشت و دیگری ترجمه‌ای بود از ابوالفضل به

^{۵۴} انیس الارواح مجموعه سخن‌های خواجه عثمان هرونی (م. ۱۲۲۰م) است که می‌گویند یکی از شاگردان معروفش به اسم خواجه معین‌الدین حسن سجزی اجمیری (م. ۱۲۳۵م) جمع‌آوری کرده است. دلیل العارفین مجموعه سخن‌های خواجه معین‌الدین حسن سجزی است که می‌گویند شاگردش به اسم خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی کاکي (م. ۱۲۳۵م) جمع کرده است. فوائد السالکین مجموعه سخن‌های خواجه قطب‌الدین بختیار کاکي است که می‌گویند شاگرد او شیخ فریدالدین گنج شکر اجده‌نی جمع آورده. اسرار الاولیا مجموعه سخنان شیخ فریدالدین گنج شکر (م. ۱۲۶۵م) است که می‌گویند به همت بدرالدین اسحاق، شاگرد و داماد او، جمع‌آوری شده است. راحت القلوب مجموعه دیگری از سخنان شیخ فریدالدین است که می‌گویند به همت شاگرد بلندآوازه‌اش، شیخ نظام‌الدین اولیا، جمع‌آوری شده است.

^{۵۵} محمد حبیب، "حضرت امیر خسرو دهلی"، در نسخه الف. ک. نظامی، سیاست و جامعه در اوایل دوران قرون وسطا (*Politics and Society During the Early Medieval Period*)، از مجموعه آثار استاد محمد حبیب (دهلی: انتشارات پیپلز، ۱۹۷۴)، جلد ۲، ۳۸۵-۴۳۳.

^{۵۴} انیس الارواح مجموعه سخن‌های خواجه عثمان هرونی (م. ۱۲۲۰م) است که می‌گویند یکی از شاگردان معروفش به اسم خواجه معین‌الدین حسن سجزی اجمیری (م. ۱۲۳۵م) جمع‌آوری کرده است. دلیل العارفین مجموعه سخن‌های خواجه معین‌الدین حسن سجزی است که می‌گویند شاگردش به اسم خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی کاکي (م. ۱۲۳۵م) جمع کرده است. فوائد السالکین مجموعه سخن‌های خواجه قطب‌الدین بختیار کاکي است که می‌گویند شاگرد او شیخ فریدالدین گنج شکر اجده‌نی جمع آورده. اسرار الاولیا مجموعه سخنان شیخ فریدالدین گنج شکر (م. ۱۲۶۵م) است که می‌گویند به همت بدرالدین اسحاق، شاگرد و داماد او، جمع‌آوری شده است. راحت القلوب مجموعه دیگری از سخنان شیخ فریدالدین است که می‌گویند به همت شاگرد بلندآوازه‌اش، شیخ نظام‌الدین اولیا، جمع‌آوری شده است.

اسم عیار دانش.^{۵۶} طوطی نامه داستان هندی دیگری بود که ضیاءالدین نخشی در قرن چهاردهم از روی اثری سانسکریت به اسم شوکا سپتتی (هفتاد داستان طوطی) نوشته چننامنی بهتتا ترجمه کرد. در محافل صوفیان نیز اثری به اسم پوگاپته، که به انضباط جسمی و روحی می‌پرداخت و ابتدا در بنگال به عربی ترجمه شده بود، در اوایل قرن چهاردهم به فارسی ترجمه شد. به این ترتیب، کم‌کم از راه ترجمه متون هندی بود که صور خیال بومی هند به سبک ادب فارسی راه پیدا کرد. در ادامه این فرایند در قرن شانزدهم نیز آثاری خلق شدند که از جمله آنها می‌توان به رشدنامه اثر شیخ عبدالقدوس گنگوهی و حقائق هند اثر میرعبدالواحد بلگرامی اشاره کرد.^{۵۷}

بحث فعلی نشان از افزایش قلمرو زبان فارسی و همچنین فرایند هندی‌سازی این زبان دارد که از نظر بعضی با کاهش درجه اصالت زبان فارسی همراه است. ظاهراً همین فرایند هندی‌سازی بود که تا دوره افغان‌ها (۱۴۵۰-۱۶۵۰م) کم‌کم به اسم لهجه هندوستانی یا سبک مردم هندوستان معروف شد.^{۵۸} به احتمال زیاد در واکنش به این فرایند تلاش‌های بسیاری برای معیاربندی زبان فارسی صورت گرفت. در اینجا ست که می‌توان تحولات مربوط به حوزه فرهنگ‌نگاری فارسی در هند را درک کرد. در خود ایران طی هزار سال فاصله زمانی بین قرن‌های دهم تا نوزدهم فقط چهار فرهنگ لغت تألیف شد، حال آنکه در هند طی این دوره زمانی چیزی بیش از ۶۶ فرهنگ لغت نوشته شد و علاوه بر این، شاید لغتنامه‌های دیگری نیز تدوین شده باشند که اکنون اثری از آنها باقی نمانده است. بیشتر این فرهنگ‌های لغت در دوره پیش از گورکانیان گردآوری شدند.

افزایش تعداد فرهنگ‌های لغت مسلماً بحث ما را در خصوص گسترش زبان فارسی تأیید می‌کند، اما این نکته را نباید فراموش کنیم که سره‌گراها نیز در این فعالیت‌های فرهنگ‌نویسی دست داشتند و در صدد بودند تا آنچه را فرهنگ عالی ادبی نامیده می‌شد حفظ کنند و ارتقا دهند و اطمینان حاصل کنند که کارشان با معیارهای کلی زبان فارسی همخوانی داشته باشد. بنابراین، هرچند فرهنگ‌های لغت اولیه ابزاری برای

Abd al-Quddus Gangohi (1456-1537): The Personality and Attitudes of a Medieval Indian Sufi، در گزیده‌ای از هند دوران قرون وسطا، تصحیح الف. ک. نظامی (دهلی: انتشارات آسیا، ۱۹۷۵)، جلد ۳، ۶۶-۱.

⁵⁸ Waheed Qureshi, "Indian Persian," in *Studies in Pakistani Linguistics*, ed. Anwar S. Dil (Lahore: Research Group of Pakistan, 1965), 39-65.

^{۵۶} برای اطلاع از جزئیات بیشتر در خصوص ترجمه‌های مختلف این اثر بنگرید به محمد جعفر محبوب، درباره کلیل و دمنه (تهران: انتشارات خوارزمی، بی‌تا)، ۱۲۲-۲۲۵. ^{۵۷} سید الف. ع. رضوی، تاریخ تصوف در هند (A History of Sufism in India) (دهلی: منشی رام انتشارات مانوهر لال، ۱۹۷۸)، جلد ۱، ۱۳۲-۱۳۳؛ ۳۳۵-۳۴۳ و ۳۵۹-۳۶۲؛ سیمن دیگبی، "عبدالقدوس گنگوهی (۱۴۵۶-۱۵۳۷): شخصیت و نگرش صوفی هندی قرون وسطایی

یادگیری زبان بودند، مهم‌ترین هدف آنها احتمالاً برآوردن نیازهای سلیقه ادبی خاصی بود. هدف از تألیف خیلی از این فرهنگ‌های لغت فراهم آوردن کتاب راهنمایی بود برای آنچه به اصطلاح “سخن‌فهمی” نامیده می‌شود و در این مقاله می‌توان آن را “درک شعر” نامید. این فرهنگ‌های لغت نشان می‌دهند که نوآموزان نیازمند درک و فهم سطح والایی از بیان ادبی بودند.

فرهنگ مؤید الفضلاء اثر محمدبن شیخ لاد دهلوی در ۱۵۱۹م اولین فرهنگ لغتی است که در آن به وضوح می‌توان دید که هدف مؤلف کمک به خواننده در یادگیری زبان فارسی بوده است. این روند در طول حکومت لودی‌ها افزایش پیدا کرد و این نکته نیز حائز اهمیت است که تا پیش از شروع حکومت لودی‌ها بسیاری از هندوان برای راه پیدا کردن به امور دولتی به یادگیری زبان فارسی رو آورده بودند. علاوه بر این، نباید فراموش کنیم که این فرهنگ‌های لغت تحولات زبانی کل دنیای فارسی‌زبانان و نه فقط ایران را منعکس می‌کردند. برای مثال، فرهنگ‌های قبلی علی‌رغم سلطه ترک‌ها بر دربار، فصل یا فهرستی جداگانه برای واژه‌های ترکی موجود در زبان فارسی نداشتند و به طور کلی تأکیدشان بر واژه‌های بومی فارسی و عربی بود و فقط از اواخر قرن پانزدهم بود که کم‌کم قسمت‌هایی جداگانه برای واژه‌های ترکی در فرهنگ‌هایی مثل فرهنگ شرفنامه منیری در ۱۴۷۲م، تألیف شیخ ابراهیم قوام فاروقی، ایجاد شد.^{۵۹}

شعر عجم و هند

ورای شاعری چیزی دگر هست

فارسی جدید نمایاننده تلاش عجم مغلوب در غلبه فرهنگی بر تسخیرگران عرب بود. عجم به این سبب که در دوره باستان اندوخته اندکی داشت تا فرهنگ ادبی خویش را بنا نهد، بی‌تأمل به قرض گرفتن و تصرف فرهنگ اعراب رو آورد، هرچند ایشان را با ضعف فرهنگی توصیف می‌کردند. بنابراین، در مراحل نخستین، معیار ادبی عرب تأثیری عمیق بر ادبیات و شعر فارسی بر جا گذاشت. سنت ادب فارسی در هند نیز به طور کلی، اگر ویژگی‌های خاص آن را در نظر بگیریم، از ادبیات عرب تأثیر بسیار پذیرفت. برای مثال، تأثیری که زبان فارسی از یکی از آثار عبدالله بن المعتز و نیز اثری از الثعالبی نیشابوری با عنوان یتیمه الدهر

^{۵۹} عبدالشکور احسان، “لغات”، در نسخه م. باقر و وحید ۳، ۳۸۶-۴۰۱. میرزآ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد

فی محاسن اهل العصر پذیرفت در آثار اولیه فارسی مشهود است.^{۶۰} عوفی می‌گوید در ابتدا شاعران ایرانی به دقت سبک زبان و ادبیات اعراب را مطالعه و فرم‌های گوناگون شعری، واژگان این فرم‌ها، عروض و دامنه‌معنایی‌شان را عمیقاً بررسی و درک می‌کردند. بنابراین، سبک عربی الگوی اصلی نویسندگی خلاق در زبان فارسی بود.^{۶۱}

بوطیقای زبان فارسی کم‌کم مسیری جدا برای خود مشخص کرد و در این خصوص، پیوند آن با زبان هندی بااهمیت بود. اولین رساله‌شناخته‌شده‌ای که به معیارهای ادب فارسی پرداخت ترجمان البلاغة اثر محمدبن عمر رادویانی بود. رادویانی تأکید می‌کند که هر بیت از هر شعری باید با بیت بعدی از نظر عظمت و زیبایی شباهت داشته باشد (بیت‌های ملائم) و از نظر او این ویژگی خاص‌ترین وجه تمایز شعر خوب است.^{۶۲} مهم‌ترین کتاب قدیمی که علاوه بر مسایل دیگر به بوطیقا نیز پرداخت چهار مقاله اثر نظامی عروضی بود. نظامی معتقد بود که شاعر، در کنار دبیر و منشی و منجم، جزء ذاتی مدیریت سیاسی موفق است. هدف شاعر از شعر گفتن گرامی داشتن و ستودن دربار بود تا بلکه بتواند از لطف پادشاه برخوردار شود. اما نظامی علاوه بر این اظهار می‌کند که شعر نقشی مهم در نظام عالم دارد و مسبب امور عظیمی در نظام عالم است و شهرت شاعر را جاودانه می‌کند. شعر هنری عالی است و از شاعر انتظار می‌رود بر علوم گوناگون، به‌خصوص بلاغت و عروض، تسلط داشته باشد. از نظر او، شعر باید با دستاوردهای شاعران گذشته و حال پیوند داشته باشد. شاعر باید به دقت واژه‌هایش را انتخاب کند و از اطناب کلام و پیچیده کردن آن بپرهیزد. نظامی استفاده از واژه‌های پیش‌پاافتاده را جایز نمی‌داند. از نظر او، شعر علاوه بر اینکه باید هماهنگی واژگان را در معرض دید قرار دهد، لازم است خوشایند، جدید و روان باشد. بنابراین، شاعر ایدئال کسی است که شخصیتی اصیل دارد و ذهنی تیز که جزییات را درک می‌کند. او قادر است مسایل کوچک را بزرگ نشان دهد و مسایل بزرگ را کوچک و می‌تواند خوبی را در لباس زشتی و بدی را در صورت نیکویی جلوه دهد. علاوه بر این، نظامی معتقد است شاعر خوب کسی است که می‌تواند با کلامش شجاعت، سعادت، خوشی و خشم را القا کند.^{۶۳} بنابراین، از نظر نظامی شعر فقط منشأ خوشی نبود، بلکه نقش آموزشی بسیار مهمی ایفا می‌کرد.

تقریباً همان زمان که نظامی چهار مقاله را به رشته تحریر درآورد، رشیدالدین وطواط بلخی (م. ۱۱۷۷م) رساله‌ای درباره علم بلاغت با عنوان حقائق السحر فی دقائق الشعر نوشت. وطواط در کتابش بحثی مفصل درباره شعر عربی و همچنین بحثی درباره تعدادی از صنایع

^{۶۲} عبدالغنی، "تنقیدی شعور کار ارتقاء"، ۲۴۳-۲۴۴.

^{۶۱} عوفی، لباب الالباب، ۶۰-۷۰.

^{۶۳} عبدالغنی، "تنقیدی شعور کار ارتقاء"، ۲۴۵.

^{۶۴} نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی و محمد معین (تهران: انتشارات دانشگاه (۱۳۳۴)، ۱۸-۱۹. اقبالنامه، سال ۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵/۲۰۱۶.

ادبی جدید مطرح کرد.^{۶۴} از نظر او، بهترین واژه و بهترین صنعت آن است که "مثل جسمی لطیف بدون هیچ مانع و بی کمک وسیله‌ای صورت معنی را بنمایاند و خواننده یا شنونده را چنان مجذوب و فریفته معنی کند که اصلاً متوجه وجود الفاظ نشود." هماهنگی بین صورت و معانی باید به گونه‌ای باشد که صورت خود جامه معنی را در بر کند.^{۶۵} این مسئله مسلماً در تاریخ زیبایی‌شناسی فارسی نوعی پیشرفت به حساب می‌آید، اما در مقایسه با شکل جدید زیبایی‌شناسی که در شعر فردوسی مطرح شد هیچ اهمیتی نیافت. به این علت که شعر فردوسی در واقع تجربیات و احساسات کسی را بیان می‌کرد که به چشم خود شاهد بود که عجم چگونه بعد از اینکه به تبعیت از عرب سر سپرد تضعیف و به چه وضع ناگواری دچار شد. فردوسی در صدد بود تا به مدد شعرش در پیکر بی‌روح عجم روح بدمد (عجم زنده کردم بدین پارسی). چون هدف شعر فردوسی احیای عجم بود، اشعار او القاکننده ارزش‌های والای فرهنگی و اخلاقی نیز بودند:

جهان از سخن کرده‌ام چون بهشت
از این بیش تخم سخن کس نکشت^{۶۶}

بنابراین، تحولات مربوط به معیارهای ادب فارسی در جایی نه چندان دور از منطقه‌ای زخ دادند که در طول تاریخ به ناحیه مرزی هند معروف شده بود. در واقع، محل وقوع این تحولات دقیقاً داخل مرزهای خود ایران نبود. اثر عوفی خلاصه‌ای از این تحولات را منعکس می‌کند. در نوشته عوفی، قصیده فرم غالب شعر است، به وجهی که عوفی شعر را ترکیبی از زبان پرطمطراق و ستایش مبالغه‌آمیز شاهان و نجیب‌زادگان محسوب می‌کند. زبان مبالغه‌آمیز و خلاقانه شاعر سفید را به سیاه و مس را به طلا تبدیل می‌کند.^{۶۷} این نکته حائز اهمیت است که ارسطو مبالغه را جزء صنایع استعاری قرار داده بود و استعاره را نشانه واقعی ذهن شاعرانه می‌دانست.

در قرن سیزدهم، اثری عظیم به اسم المعجم فی معایر اشعار العجم (فرهنگ اصول شعر عجم) به همت شمس‌الدین محمد بن قیس رازی تألیف شد. رازی نیز مبنای شعر را "غلو مفرط" یا حتی کذب و جعل می‌دانست.^{۶۸} مشخصه بارز شعر وجود صنایعی بدیعی،

^{۶۴} ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه (بمبئی: مطبع محمدی، ۱۸۵۵)، ۱۵.
^{۶۷} عوفی، لب‌الباب ۶۱-۶۲.
^{۶۸} شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی المعایر اشعار العجم، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و مدرس رضوی (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۸)، ۱۹۹-۲۰۰.

^{۶۴} رشیدالدین بلخی وطواط، حقائق السحر فی دقائق الشعر، تصحیح عباس اقبال (تهران: مجلس ۱۳۰۸ ش). این بحث در این نسخه مطرح نشده است. نسخه اقبال بر اساس قدیمی‌ترین نسخه دستنویس این اثر است که در کتابخانه ملی فرانسه در پاریس نگهداری می‌شود.
^{۶۵} عبدالغنی، "تنقیدی شعور کار تقاء"، ۲۴۷.

از جمله زبان باشکوه و کلام غنی، بود که شعر با استفاده از آنها می‌توانست به شکوه و جلال دست یابد. چنین شعری نه تنها از سنت غنی شعر عرب بهره می‌برد، بلکه عجم را نیز ترغیب می‌کرد تا پیروزمندانه در مسیر پیشرفت گام بردارد. اشعار ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان و به‌خصوص قصیده‌های آنها که در ستایش اقدامات "پیروزمندانه" پادشاهان غزنوی در هند بود، طنین این پیروزی را در خود داشتند. شعر مسعود در واقع بازتاب بلندپروازی‌های پادشاه در گسترش ناحیه مرزی عجم بود:

هزار قصر چو ایوان بنا کنی در مصر
هزار شاه چو کسری بگیری در اعقاب^{۶۹}

این پیشرفت پیروزمندانه عجم با هجوم مغول در قرن سیزدهم متوقف شد. نیشابور و بسیاری دیگر از شهرهای دنیای فارس بر اثر حمله مغول کاملاً ویران شدند. ویرانی‌هایی که مغولان به بار آوردند پایه‌های بنای فرهنگ و شیوه زندگی عجم را به لرزه درآورد. این حادثه تلخ آغاز نوعی فرایند خودکاوی و بازاندیشی بود که بازتاب آن را می‌توان در آثار شاعران ایرانی بعد از مغول به‌خصوص در شعر جلال‌الدین مولوی (م. ۱۲۷۳م) و مصلح‌الدین سعدی (م. ۱۲۹۱م) یافت. شعر سعدی را به علت ظرافت و ملایمت آن و از آن رو که تجربه دلپذیر اما دشوار عشق و اندوه را با فصاحت هر چه تمام بیان می‌کرد، مورد توجه قرار می‌دادند. حال آن که مولوی به تفسیر مجدد دین پرداخت و مدعی بود: "من ز قرآن مغز را برداشتم / استخوان پیش سگان انداختم." او بر سعه صدر و سازگاری پدیده‌های به ظاهر ناسازگار تأکید می‌کرد.

در تعریفی که رازی در کتاب المعجم از شعر به دست می‌دهد هم می‌توان شاهد چنین حس و حالی بود. رازی بر عنصر فکر در شعر و همچنین بر شعر کاملاً سنجیده و حساب‌شده (سخن اندیشیده) تأکید می‌کند. علاوه بر این، رازی بحثی درباره فرم غزل مطرح می‌کند که یکی از فرم‌های مهم شعر عربی و فارسی بود و در بیان این دغدغه جدید شعر (سخن اندیشیده) ابزاری سودمند به حساب می‌آمد. رازی معتقد بود که ریشه واژه غزل از ناله رقت‌انگیزی که غزال هنگام روبرو شدن با سگ شکاری سر می‌دهد، در واقع ناله‌ای در طلب کمک، گرفته شده است. اما در نهایت از نظر رازی غزل همان داستان عشق و داستان زیبایی و همان گفت‌وگوی عاشق و معشوق است که در واقع از گسترش بخشی‌هایی از فرم‌های شعری پیش‌تر به کمال رسیده، خصوصاً از گسترش تشبیب در فرم شعری قصیده،

^{۶۹} مسعود سعد سلمان، دیوان، ۳۵.

به وجود آمده است.^{۷۰} غزل از نظر او داستان عشق بود، همان داستان عشق‌های زمینی و معمولی بانوان و توصیف‌ها و روایت‌های آنها.^{۷۱}

ظهور مغول برای هند عواقب مصیبت‌باری به همراه داشت. امپراتوری ترک، که در آن زمان بر هند حکومت می‌کرد، بخش عمده‌ای از امکانات و تجهیزاتی را صرف دفاع از مرزهای شمال غرب خود در برابر نیروهای گورکانیان می‌کرد، نیروهایی که حتی گه‌گاه مرکز قدرت آنها در دهلی را نیز تهدید به نابودی می‌کردند.^{۷۲} خانواده‌های بسیاری از مناطق ترک‌نشین و ایرانی‌نشین به هند مهاجرت کردند و در دهلی و دیگر شهرهای بزرگ شمال هند ساکن شدند، اما هرگز خاطره ویرانی سرزمین‌های اجدادی‌شان را از یاد نبردند. در نوشته‌های خلاق هندی-فارسی می‌توان طنین ناله افراد رنج‌دیده را شنید.^{۷۳} اشعار امیر خسرو و حسن سجزی از اشعار مولوی و به‌خصوص اشعار سعدی تأثیر پذیرفته است. سخن اندیشیده (شعر متفکرانه) که رازی از آن حرف می‌زد با آتش درون امیر خسرو برافروخته می‌شود: «دروم ز آتش اندیشه بند از بند می‌سوزد / عفاءالله گو کس را تب اندر استخوان باشد.» خسرو همان‌گونه که هر چیز هندی دیگری را می‌ستاید، با الهام از مولوی و با توجه به آشوب سیاسی و فرهنگی حاکم بر جهان فارسی-اسلامی آن دوران از انطباق و ادغام فرهنگی در فضای هند حمایت کرد.^{۷۴} تلاش آگاهانه و خلاقانه امیر خسرو در امر انطباق فرهنگی را می‌توان در شعر او، که فضای ادبی خاصش احتمالاً ریشه در رسالت اجتماعی او دارد، مشاهده کرد. بنابراین، امیر خسرو صور خیال هند را در اختیار می‌گیرد و آن را گرمی می‌دارد تا به خوانندگانش سنتی هندی را القا کند که همچون سنت آسیای مرکزی و آسیای غربی غنی است و ارزش دارد که به تصرف فرهنگ نوظهور هندی-فارسی درآید. در این فرایند انطباق فرهنگی، زبان فارسی نیز بیش از پیش بومی می‌شود.^{۷۵}

^{۷۰}Peter Jackson, *The Delhi Sultanate: A Political and Military History* (Cambridge: Cambridge University Press, 1999), 103-122 and 217-237.

^{۷۱}سنیل کمار، «آغاز سلطنت دهلی، ۲۳۴-۲۷۶.

^{۷۲}م. باقر و وحید میرزا، تاریخ مسلمانان پاکستان و هند، جلد ۳، ۲۵۳.

^{۷۳}فارسی هندوستانی در سه مرحله یا سطح مجزا شکل گرفت و این مراحل لزوماً از ترتیبی زمانی پیروی نمی‌کردند. در مرحله اول، تعدادی از واژه‌های هندی وارد زبان فارسی شدند و با این زبان درآمیختند که از جمله آنها می‌توان به واژه‌های شانی ماندی و برای تنبیل اشاره کرد. واژگان هندی فقط در صورت نیاز و در سطحی خیلی محدود

^{۷۴}تشبیب که به اسم نسب نیز شناخته می‌شود، بخش ابتدایی قصیده بود که شامل ستایش عشق، تمجید از زیبایی‌های معشوق و ابراز احساسات نسبت به او بود. بعدتر و با گسترش تشبیب غزل به وجود آمد. انتخاب واژه‌ها و اصطلاحات تشبیب به دقت زیاد نیاز داشت و شاعر باید واژه‌هایی ملایم، خوش‌آهنگ و لطیف انتخاب می‌کرد تا بتواند توجه مخاطب را جلب کند، خصوصاً توجه پادشاهی را که قصیده در مدح او نوشته می‌شد. می‌گویند بعضی از شاعران عرب در تشبیب داستان واقعی عشق خود را نقل می‌کردند. بنگرید به رازی، المعجم فی معایر اشعار العجم، ۴۱۳-۴۱۵.
^{۷۵}رازی، المعجم فی معایر اشعار العجم، ۴۱۵-۴۱۶.

شعر خسرو ترکیبی از ذوق هنری فوق‌العاده و تفکر و رسالتی اجتماعی است که در دل شعرش پنهان شده بود. او از ویرانگری‌های مغولان در دنیای اسلامی شرق آگاه بود. داستان غم و اندوه قربانیان را شنیده بود و علاوه بر این، خودش هم هنگامی که در اردوگاه شاهزاده محمد به اسارت درآمد، درد و عذابی الیم از مغول‌ها کشید. او فراتر از یک ادیب بود و ارتباط نزدیکی با حکومت و سیاست‌های مرتبط با تحکیم قدرت مسلمانان در هند داشت. از نظر او، شعر صرفاً بیان غم و اندوه نبود، بلکه شامل ایده‌های فرهیخته هم می‌شد.^{۷۶} این نوع غزل در شعر حافظ شیرازی (م. ۱۳۹۸م)، شاعری که بعدها الگوی شعر متعالی شد، به مرحله کمال رسید. اکنون دیگر غزل صرفاً سخن عاشقانه نبود، بلکه دربردارنده و بیان‌کننده رازهای جهان نیز بود. به این طریق بود که بنیاد فرهنگ ادبی هندی-ایرانی دوره گورکانیان ریخته شد.

گرچه پایه‌های زبانی شعر جدید فارسی در فلات ایران قرار داشتند، شالوده‌های فرهنگی آن تقریباً در سراسر جهان اسلامی غیرعرب گسترده بود. فقط مردم فلات ایران نبودند که با زبان فارسی جدید احساس نزدیکی می‌کردند. مراکز گسترش ادب جدید فارسی تا سه قرن بعد از تولد فارسی جدید به یمن همت حاکمان ترک غیرایرانی حفظ می‌شدند. رودکی (م. ۹۴۰م)، اولین شاعر بزرگ دوره جدید ادب پارسی، و بسیاری دیگر از شاعران، نویسندگان و دانشمندانی که در اوایل این دوره زندگی می‌کردند اهل سرزمین‌های غیرایرانی بودند.^{۷۷} زبان فارسی جدید نمایاننده تلاش عجم برای غلبه فرهنگی بر عرب بود و فارسی جدید فرهنگی ادبی پدید آورد که ایران، آسیای مرکزی، افغانستان، آناتولی (ترکیه امروزی) و شمال هند و به‌خصوص قسمت‌های غربی آن را در بر گرفت.

امیرخسرو در شعرسرایی بی‌نظیر بود. او هزاران بیت شعر سرود که از جمله آنها می‌توان به اشعار معروفش اشاره کرد که با اشعار نظامی گنجوی، شاعر افسانه‌ای، برابری می‌کنند. او به سبکی هندی افتخار می‌کرد که "مصنوعاتی شیرین" در خود داشت که "یخ‌شکنان" خراسان و ماوراءالنهر طعم آن را نچشیده بودند.^{۷۸} این بیت معروف از حافظ

^{۷۶} ضیاءالدین برنی، تاریخ فیروزشاهی، ۳۵۹-۳۶۰. این نکته حائز اهمیت است که قلمرو خراسان در آن زمان شامل بخش گسترده‌ای از آسیای مرکزی و افغانستان امروزی بود و نیز محمود و جانشینانش و متحدان و رقیبان آنها در ولایت‌های غزنه و غور در افغانستان اولین حامیان فرهنگ ادب فارسی بودند.
^{۷۸} امیرخسرو دهلوی، اعجاز خسروی (لکهنؤ: انتشارات نول کیشور، ۱۸۷۵)، جلد ۱، ۶۶.

در زبان فارسی استفاده می‌شدند. تا قرن چهاردهم که هندی‌ها به زبان فارسی کاملاً مسلط شده بودند، کم‌کم روشی متفاوت و جدید شکل گرفت که در آن مصنوعات شیرین زبان هندی به زبان فارسی راه پیدا کردند. نقطه اوج فارسی هندوستانی زمانی بود که در دوره حکومت مغول‌ها سبکی مجزا در شعر پدید آمد. در آن دوران، ترکیبی از ایده‌های دشوار، فشرده و پیچیده زبان هندی با زبان فارسی درآمیختند. بنابراین، خواسته هر سنت شعری برتر در ایران، آسیای مرکزی یا هند خوش درخشیدن در این سبک بود.

شیرازی، “شکرشکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود،” گواهی بر این موضوع بود که مخاطبان شعر فارسی در هند قدردان این شعر بودند و از اینکه فرهنگ ادب پارسی در شمال هند به سطحی پیشرفته رسیده بود سپاس‌گزار بودند.^{۷۹} سدیدالدین عوفی و دولت‌شاه سمرقندی، نویسندگان دو تذکره مهم شاعران، نیز قاطعانه بر این موضوع تأکید کرده‌اند که دامنه گسترش جهان ادب پارسی به همه جا رسیده است. آنها دستاوردهای شاعران ایرانی و نیز شاعران غیرایرانی را، بی آنکه تفاوتی بین ایشان قائل شوند، ثبت می‌کردند. در نقشه‌ای ادبی که سمرقندی ترسیم می‌کند، شهرهای آسیای مرکزی، افغانستان و هند از جمله بدخشان، بلخ، بخارا، غزنه، هرات، خجند، سمرقند، دهلی و لاهور درست همچون شهرهای ایرانی از جمله استرآباد، کاشان، شیراز، طوس و یزد جایگاه مهمی دارند. در ارزیابی دولت‌شاه از شعر امیرشاهی، شاعر قرن پانزدهم، می‌بینیم که ویژگی‌های متفاوتی از اشعار فارسی را به ذهن ما می‌آورد که خاص شاعران سرزمین‌های گوناگون، از دهلی گرفته تا شیراز و اصفهان‌اند: “فضلاً متفق‌اند که سوز خسرو و لطافت حسن و نازکی‌های کمال و صفای سخن حافظ در کلام امیرشاهی جمع است.” دهلی نیز تقریباً پایه‌ای اصفهان و شیراز پیش‌تاز خلق بهترین اشعار پارسی بود.^{۸۰}

از اواخر قرن چهاردهم و در پی شکل‌گیری صورت‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی جدید، تنوع زبانی موجود در قسمت‌های مختلف جهان فارسی آشکارتر شد. کم‌کم زبان فارسی با محدوده فلات ایران شناخته می‌شد. هم‌زمان با به قدرت رسیدن تیموریان در ایران، ایرانیان خواستار کسب هویت سیاسی مجزایی برای خود شدند. اصرار ایرانیان بر چنین هویت سیاسی—فرهنگی منحصربه‌خود در قرن پانزدهم بیشتر شد که در واقع راهی برای مقاومت در برابر سلطه ترک‌ها و تیموریان بود که در نهایت با روی کار آمدن صفویان در اوایل قرن شانزدهم به شکل‌گیری هویت ایرانی مستحکمی انجامید. آشوب‌های اجتماعی—مذهبی در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم منعکس‌کننده مراحل اولیه این خواسته ایرانیان بود. تصویر ترک‌ها در شعر فارسی در ایران آن زمان نیز قابل توجه است. برای مثال، حافظ شیرازی در ابتدا از تیمور استقبال کرد، چون امیدوار بود تیمور ایران را از فتنه‌ای که دچارش شده بود نجات دهد: “خیز تا خاطر بدان ترک

^{۷۹} است که دولت‌شاه سمرقندی در صفحه ۴۸۳ و در ارزیابی شعر جامی، که از نظر او از بهترین شاعر شعر فارسی است، هم ویژگی‌های شعر طوطیان شکرشکن هند را به ذهن می‌آورد و هم ویژگی شعر شیرین‌زبانان و دلبران پارس را.

^{۸۰} حافظ شیرازی، دیوان، ترجمه و تصحیح قاضی سجاد حسین (دهلی: انتشارات سب رنگ کتاب گهر، ۱۹۷۲)، ۱۷۲. دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، تصحیح ادوارد براون (لندن: انتشارات لوزاک، ۱۹۰۱)، ۴۲۶. این نکته حائز اهمیت

سمرقندی دهیم / کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی.“ اما خیلی زود متوجه شد که تیمور و پیروانش فقط وخامت اوضاع اسفناک هموطنانش را افزایش می‌دهند: “به ترکان دل مده حافظ ببین آن بی‌وفایی‌ها / که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.“ در جایی دیگر می‌گوید: “دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان / چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست.“ سپس حافظ به این باور می‌رسد که فقط قهرمانی ایرانی قادر است کشورش را از ویرانی نجات دهد: “سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل / شاه ترکان غافل است از حال ما کو رستمی.“^{۸۱} در نتیجه همین تحولات سیاسی بود که زبان فارسی هرچه بیشتر به سرزمین ایران محدود شد. در خصوص این موضوع باز هم می‌توان به بیتی از شاعر بزرگ ایران، حافظ، اشاره کرد که در آن خواستار ایرانی‌سازی کامل زبان فارسی جدید می‌شود: “بساز ای مطرب خوش‌خوان خوش‌گو / به شعر پارسی صوت عراقی.“^{۸۲}

وقتی ایرانیان دوباره کنترل زبان فارسی را به دست گرفتند و زبان فارسی بار دیگر زبان اختصاصی ایشان شد، به اقوام و مللی که با آنها پیوند فرهنگی داشتند اجازه دادند با این زبان همگام شوند، اما به هیچ‌کس این حق را ندادند که در آن نوآوری کند. جالب اینکه تحولات سیاسی-فرهنگی مهمی که در خارج از فلات ایران رخ می‌داد نیز در موفقیت ایرانیان در کنترل زبان فارسی و در نتیجه محدود کردن آن از نظر فرهنگی نقش داشت. در خارج از فلات ایران، در منطقه آناتولی، عثمانی‌ها زبان فارسی را به نفع زبان ترکی کنار گذاشتند و همچنین در منطقه شمال رودخانه آمو بعد از اینکه ازبک‌ها خواستار به دست آوردن هویت سیاسی خاص خود شدند، زبان ازبکی روند جایگزینی زبان فارسی را دنبال کرد.

در پایان باید بگوییم که این مقاله با شرح احوال زبان فارسی هند در اوایل قرون وسطا و تأثیر تعیین‌کننده آن در دوره‌های بعدی به این مبحث پرداخت که شروع فرهنگ زبان فارسی در سرزمین هند تقریباً هم‌زمان با دوره‌ای بود که معیارهای فارسی جدید در سرزمین‌های دیگر نیز به تثبیت می‌رسید و موج ادبی بزرگی که در زمان ابوالفرج رونی

^{۸۱} حافظ، دیوان، ۵۷، ۴۰۸ و ۴۱۲. لازم به یادآوری است که ابیات فوق در نسخه‌های مختلف تفاوت‌هایی با هم دارند. مثلاً در نسخه دهلی، تصحیح قاضی سجاد حسین در صفحات ۴۰۷ و ۴۱۲، در بیت اول به جای “جوی مولیان” عبارت “زلف حوریان” آمده است و در بیت دوم به جای واژه‌های “ترکان”، “خوارزمیان” و “ترکان سمرقند” به ترتیب واژه‌های “خوبان”، “تیغ زبان” و “مکارم الوند” آمده است. ظاهراً در هندوستان دوره مغول در نسخه‌هایی از دیوان حافظ که در آن زمان رایج بوده، این گروه دوم از واژه‌ها ارجحیت بیشتری داشته‌اند و نسخه دهلی هم بر اساس همان نسخه‌هاست. بنگرید به حافظ شیرازی، دیوان، تصحیح محمد رضا نائینی جلالی و نظیر احمد (تهران: سازمان امور فرهنگی، ۱۳۵۰).

^{۸۲} حافظ، دیوان، ۴۱۱.

ایران نامگ، سال ۱، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵/۲۰۱۶

و مسعود سعد سلمان به راه افتاد، از نظر زمانی فقط چند دهه با دوره شاعری همچون فردوسی، که در دوره غزنویان فعالیت می کرد، تفاوت داشت. دومین دوره حضور ادبیات فارسی در هند، که احتمالاً تحت تأثیر آشوب گورکانیان در دنیای اسلامی شرق قرار داشته است، دوره گذار از فرم قصیده و مفهوم کمابیش حماسی آن به مجموعه ای دیگر از فرم های شعری است که لطیف تر و رقت انگیزترند و مضمون آنها نسبت به دوره اول شکوفایی سبک و سیاقی ملایم تر دارد. بازتاب مستقیم این تحولات را، که شاید کلاً در ادبیات فارسی امری معمول به حساب آیند، می توان در فارسی رایج در هند مشاهده کرد که در دوره دوم آن نام چهره های شاخصی چون امیر خسرو و حسن دهلوی دیده می شود. در این مراحل اولیه در خصوص تعریف کلی و نه انحصاری مفهوم عجم، که از افغانستان تا آناتولی را در بر می گرفت، اتفاق نظر وجود داشت. شهرهایی چون لاهور، مولتان و دهلی که مراکز زبان فارسی بودند، به علاوه شهرهای بزرگ ماوراءالنهر که آنها نیز مراکزی برای یادگیری زبان فارسی و ادبیات فارسی به حساب می آمدند، خواهان این بودند که به این جهان عجم وارد شوند و در کنار بهترین شهروندان مراکز زبان فارسی در فلات ایران قرار گیرند. بعدها این اتحاد از هم پاشید و علی رغم تلاش های تعدادی از قدرت های سیاسی برای احیای آن، که شاید چشمگیرترین آنها تلاش های تیمور در دهه های آخر قرن چهاردهم بود، موفقیتی حاصل نشد. با این همه، میل به اتحاد عکس العمل های شدیدی نیز در بر داشت که از جمله آنها می توان به شکل گیری مفهوم "ایرانی بودن" اشاره کرد که با اظهارات فرقه ای مذهبی (شیعه دوازده امامی در زمان صفویان) در ارتباط بود و به ظهور تعدادی دیگر از جنبش های اجتماعی-مذهبی نیز اشاره می شود که در صدد بودند ایران را از دیگر سرزمین هایی جدا سازند که فارسی زبان گفتار و نوشتارشان بود. در قرن شانزدهم، سرزمین های ماوراءالنهر و عثمانی بیش از پیش به سوی زبان ترکی رو آوردند. بنابراین، شکل این مسئله در آسیای جنوبی تا حدی با سرزمین های دیگر متفاوت بود. برداشت ما این است که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم، زبان های محاوره ای-که کلاً در مقوله زبان های هندوی قرار می گیرند-کم کم در منطقه شمال هند و حتی در حوزه قدرت و حکومت راه پیدا کردند، اما حضور مجدد زبان فارسی در دوره حکومت گورکانیان در اواخر قرن شانزدهم به این روند پایان داد. بنابراین، قلمرو گورکانیان در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم یگانه جایگزین قابل قبولی بود که می توانست به جای ایران به مرکزی برای ادبیات فارسی تبدیل شود؛ به این سبب که گورکانیان و دربارهای محلی در هندوستان برای ادیبان گیرایی داشتند و بسیاری از ایشان را به سوی خود جذب کردند. در این دوره

آثار بسیاری خلق شد و این آثار از نظر کیفیت در حدی بود که مفسران ایرانی در دوره صفویان و بعد از آن، حتی اگر هم گاهی نسبت به این آثار ابراز نارضایتی می‌کردند، مجبور بودند به آنها اهمیت دهند و از آنها به منزله پدیده‌هایی فرهنگی یاد کنند. با این همه، منتقدان جدید ایرانی—که در صدرشان ملک‌الشعرای بهار قرار دارد—برای تحلیل آنچه مفسران قدیمی در دوره حکومت گورکانیان سبک هندی نامیده‌اند، اکثراً از چارچوبی زمانی استفاده کرده‌اند و استدلالشان این بوده است که سبک غالب ادبیات فارسی ابتدا “سبک خراسانی” و سپس “سبک عراقی” و در نهایت در دوره گورکانیان “سبک هندی” بود که از نظر آنها به علت این که سبکی “متصنع” به نظر می‌رسد، موجب تنزل شعر کلاسیک شده است. این چارچوب کلی و تأثیرگذار نقایصی دارد. اول اینکه تاریخ زبان فارسی هند را در دوره پیش از گورکانیان بی‌اهمیت یا فهم‌ناپذیر جلوه می‌دهد. برخلاف این دیدگاه، تاریخ سبک هندی در واقع همان تاریخ زبان فارسی هند از زمان مسعود سعد سلمان تا اوایل قرن نوزدهم است و علاوه بر این، تحول زبان فارسی هند را فقط در صورتی می‌توانیم درک کنیم که هم مضامین و اصول زیبایی‌شناسی ادبیات بومی و حتی ادبیات کلاسیک هند را در ذهن داشته باشیم و هم تصویری از زبان فارسی که در شمال هند به کار می‌رفت. روند احیای زبان فارسی در دوره گورکانیان را نیز باید در چارچوب روابط فرهنگی خاص بین شمال هند و ایران از حیث کاربردشناسی زبان فارسی درک کنیم. گورکانیان ظاهراً در این خصوص خود را از نظر فرهنگی در مرتبه‌ای پایین احساس می‌کردند و به همین علت عناصر ایرانی بسیاری را وارد زبان فارسی هند کردند و اجازه ندادند زبان فارسی هند در قرن شانزدهم و هفدهم مسیر مستقلی برای خود تعیین کند. از جمله نشانه‌های چنین تلاشی را شاید بتوان در ماهیت کار فرهنگ‌نویسی در قلمرو گورکانیان و نیز در تلاش‌هایی مشاهده کرد که برای “اصلاح” و “سره‌سازی” زبان صورت می‌گرفت که حتی دانشمندانی چون ابوالفضل کاملاً از آن معاف نبودند. این مسئله در نهایت به اختلاف نظرها و بحث‌هایی جدی بین نویسندگان و منتقدان منجر شد که پیش از این در ذکر منیر لاهوری و مداخله او در این مباحث در اواسط قرن هفدهم به چند نمونه مهم آن اشاره کردیم. این اختلاف نظرها در قرن هجدهم و در بحث بر سر آنچه به “استعمال هندی” معروف است، به نقطه اوج رسیدند. از تذکره‌هایی که در قرن هجدهم در هند تألیف شده اند بر می‌آید که عنصر اصلی این مباحث را نه تنها واژگان و هویت فرهنگی، بلکه مسایل عمیق‌تر زیبایی‌شناسی و حتی مسایلی فلسفی شکل می‌دهد که به ماهیت اصلی خود شعر می‌پردازند. علاوه بر این، در این بحث بعضی‌ها خواستار تأسیس مجدد جهانی واحد برای گفتمان شعر

فارسی شدند که نشان از دلتنگی آنها برای دنیای عجمی دارد که در قرون وسطا پدید آمد و بعدها از هم فروپاشید. از این رو، یکی از شرکت‌کنندگان اصلی این بحث به نام آرزو، در بحثی که راجع به آرمان‌های شعر زمان خود مطرح می‌سازد، بر اهمیت سنت در تعیین این آرمان‌ها تأکید می‌کند. نجیب‌زادگان امپراتوری گورکانیان تا قرن هجدهم به این سبب که زبان فارسی شخصیتی جهانی به آنها داده بود و شاید زبان‌های دیگر از عهدهٔ چنین کاری بر نمی‌آمدند، سرمایه‌گذاری وسیعی روی زبان فارسی کرده بودند و آن را بخشی از هویت فرهنگی خود به حساب می‌آوردند. تلاش زبان برای تعریف هویت فراملی مشابه هدفی است که مذهب مطرح می‌کند، با این تفاوت که در اینجا عامل اصلی تشکیل هویت ویژگی “غیرمذهبی” زبان است. البته این امر بدان معنی نیست که زبان فارسی هند کاملاً عاری از ویژگی‌های مذهبی است، چون به این موضوع واقفیم که در هند تألیفات، ترجمه‌ها و تفسیرهای بسیاری دربارهٔ مسایل مذهبی، چه به زبان فارسی و چه به زبان عربی، نوشته شده است. با وجود این، به طور کلی، آنچه ما ادبیات غیرمذهبی می‌نامیم بیشتر است و حتی شاید بتوان استدلال کرد که از زمان سامانیان به بعد این مسئله به بخشی از ماهیت اصلی زبان فارسی تبدیل شده است. بنابراین، ویژگی‌ها و سنت‌های زبان فارسی با مقتضیات سلطنت در فضای هند کاملاً همخوانی داشتند و به نوعی بین این دو وصلت مصلحتی مبارکی صورت گرفته بود. حتی در زمان انحطاط گورکانیان هم زبان فارسی هند تا زمانی که با حکومت‌های جانشین گورکانیان پیوند داشت همچنان از قدرتی آشکار برخوردار بود. ناقوس مرگ زبان فارسی زمانی به صدا درآمد که این زبان، که قدرتمندترین زبان به حساب می‌آمد، ابتدا به رهبری کمپانی هند شرقی و سپس زیر سلطهٔ مستقیم بریتانیا از قدرت به زیر کشیده شد. ژنرال مکالی (م. ۱۸۵۹م) در یادداشت معروفی که در سال ۱۸۳۵ دربارهٔ آموزش و پرورش در هند نوشت، اظهار داشت که از نظر او مانعی ندارد اگر “زبان هندی . . . جزئی از دوره‌های آموزش انگلیسی” باشد، چون بر این عقیده بود که زبان هندی تهدیدی برای طرح تغییری فرهنگی—سیاسی که در ذهن داشت به حساب نمی‌آمد. اما او در همان یادداشت می‌نویسد که اگر به آنها [هندیان] زبان فارسی هند را آموزش دهیم، در واقع برای زبان انگلیسی رقیبی به وجود می‌آوریم که به زعم من اصلاً رقیب قابل‌نیست. بی‌شک، بر اساس معیارهای زیبایی‌شناسی مکالی زبان فارسی درخور رقابت با زبان انگلیسی نبود، اما زبان فارسی برای زبان انگلیسی آن قدر تهدیدآمیز بود که بخواهند به عمد آن را کنار بگذارند. زبان فارسی تا اواخر قرن نوزدهم همچنان در هند حضور داشت، اما چون از قدرت جدا شده بود و نیز به دلیل فرو ریختن و از هم پاشیده شدن مختصات

و پیوندهایی فرهنگی که چارچوب حیات این زبان در بخش اعظم هزارهٔ دوم بود، در نهایت در اوائل قرن بیستم موقعیتش را از دست داد و به زبانی درجه دوم تبدیل شد که فقط تعداد محدودی با آن آشنا بودند. بدین ترتیب، زبان فارسی زبان سرزمین ایران شد و در هند نیز بیشتر از هر چیزی با گونه‌ای از زبان اردو پیوند پیدا کرد.

